

نظریه اتصال دولت صفویه با دولت صاحب الزمان علیه السلام به ضمیمه رساله شرح حدیث دولتنا فی

آخر الزمان

رسول جعفریان

منبع :

<http://www.historylib.com>

مهدویت یکی از باورهای رسمی مسلمانان است که هر چند، هر کدام در چگونگی آن با یکدیگر اختلاف نظر دارند، اما در اصل آن متفق هستند. این باوری است که ریشه در ادیان الهی دارد و امیدی است که نور ایمان و اعتماد را در قلوب مؤمنان استوار می‌سازد. مهدویت راه فراری بشر را تعریف کرده و ارزشهای مثبت را به او می‌شناساند و ایده‌آل قابل تحقق را به وی وعده می‌دهد. کلیت آن با این آیت قرآنی تعریف می‌شود که «بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین»، چنان که با آیت دیگر قرآنی «ان الارض یرثها عبادی الصالحون» اساس آن استوار می‌گردد. در کنار آن اصل، استفاده از باور مهدویت برای توجیه مشروعیت حکومت‌ها، از روشهای بسیار باسابقه در تاریخ ادبیات دینی است. در دنیای اسلام، این که عباسیان القابی چون سفاح و منصور و مهدی و هادی و رشید و مأمون را انتخاب کردند، بر اساس آن بود که این القاب به عنوان القابی برای مهدی موعود بکار رفته بود و آنان قصد سوء استفاده از آن را داشتند. در برابر، نگاهی به *مقاتل الطالبیین* و منابع مشابه، نشان می‌دهد که در جریان قیام‌های علوی نیز فراوان از این امر استفاده شد. در میان شیعیان امامی نیز این ماجرا رسوخ یافت، چنان که مروری بر فرق الشیعه نوبختی و المقالات و الفرق اشعری می‌تواند ما را با گستره وسیع استفاده از این مسأله برای جذب مردم آشنا کند، این که چگونه کسانی با طرح ادعای مهدویت در باره برخی از امامان، تلاش کردند مسیر تشیع امامی را تغییر دهند. در حاشیه مسأله مهدویت بود که از قرن دوم دانشی به نام ملاحم و فتن یا علائم آخر الزمان شکل گرفت و به دلیل استفاده‌های سیاسی که از آن می‌شد، هر روز افزوده‌های ساختگی بر آنچه اساسی داشت، اضافه می‌شد. کتاب ملاحم و فتن نعیم بن حماد (م ۲۲۹) یکی از قدیم‌ترین نمونه‌ها و ساختگی‌ترین آنهاست که بارها چاپ شده، و متن چاپی از اینترنت قابل دانلود است. این کتاب همیشه مورد استفاده فرصت طلبان و ساده لوحان بوده و هست. بعدها مدل‌های دیگری از این قبیل کتابها نیز نوشته شد.

تاریخ مهدویت‌های دروغین در تاریخ به قدری زیاد است که شمارش آنها از همه مناطق دنیای اسلام از شرق و غرب اسلامی کار بسیار دشواری است. این امر تا به امروز وجود دارد و حتی در این اواخر شاهد بودیم که در جریان حمله آمریکا به عراق، چندین نفر در آن نواحی با ادعای مهدویت یا باب شوریدند (مانند جند السماء) و هنوز هم برخی به کارهای خود ادامه می‌دهند.

در موارد زیادی این جریان با مقاومت علما و مراجع و سیاستمداران اصیل روبرو شد و از میان رفت، فعالیت‌های امیر کبیر بود که باعث نابودی موقت بابت گردید. اما مواردی بوده که بانیان آن با جذب توده‌های ساده دل، توانستند مشکلاتی را ایجاد کند. پیدایش بابت و بهائیت که تا به امروز مشکله‌ای برای جهان اسلام شده است، از همین مجرا بوده است.

دقیقا روشن نیست که در پی چه زمینه‌هایی، در چند دهه اخیر، تبلیغات در این زمینه توسعه یافته است. شاید یک عامل انکارها و تردیدهایی که روشنفکران در باب مهدویت داشتند و عده‌ای را بر آن داشت تا در این زمینه دست به روشنگری زده و آثاری بنویسند. پیش از آن هم در قرن سیزدهم، و ادامه فعالیت‌های بهائیان عده‌ای را برانگیخت تا در این باره مطالب بیشتری بگویند و بنویسند. در کنار آنها، روشهایی که برخی از مبلغان مذهبی در چند دهه گذشته در پیش گرفتند در توسعه آن نقش زیادی داشت که یکی از آنها پیدایش مهدیه و مهدیه‌ها بود. همه این فعالیت‌ها بر این پایه بود که در کنار اساس مهدویت به عنوان یک نظریه اسلامی و بویژه شیعی، فعالیت‌هایی پدید آید که بسا در انگیزه و انگیزه‌گرفته‌گر لغزش بود و راه را برای خارج شدن از مسیر صحیح هموار می‌کرد.

اکنون چند سال است که با شدت و حدت بیشتری این مسائل دنبال می‌شود. حدود بیست سال پیش کتاب عصر الظهور در ایران انتشار یافت و یک تطبیق کلی میان انقلاب اسلامی با ظهور مهدی (ع) با تأکید بر عنصر «ایرانی» صورت گرفت. این آغاز کار بود. در پنج شش سال گذشته، شیب شتاب گونه این مسائل چندین برابر شده و چند صد عنوان کتاب در این باره چاپ شده است که بسیاری از آنها بدون نظر کارشناسی و صرفا مبتنی بر روایاتی است که نیاز به کاوش‌های جدی علمی دارد. [در کتابخانه تاریخ قم از موجودی ۱۰۹۱ عنوان کتاب در باره این موضوع، ۴۷۰ عنوان از سال ۸۴ به این طرف است]. نکته شگفت آن است که بر اثر رواج این آثار فضای تازه‌ای پدید آمده است که برخی از سیاستمداران را نیز به هوس استفاده از آنها انداخته است. نویسندگان بر آن نیست که نظری در این باره بدهد، زیرا این کار نیاز به تحقیق و تتبع گسترده دارد. آنچه در اینجا ارائه می‌شود، مروری بر دیدگاه‌های مشابهی که کما بیش در تاریخ گذشته ما، به ویژه روزگار صفوی - که قرابت‌ها و مشابهت‌هایی هم با ما دارد - پدید آمده است.

تنها تأکید نویسنده این است که اظهار نظر در این حوزه‌های دینی، خیلی عوامانه شده و در واقع از دست مراجع دینی خارج شده است. این در حالی است که نوع این مطالب به ویژه علائم ظهور که غالب آنها با اشاره به رخداد خاصی از قیام‌های معترضان در گوشه و کنار بلاد در مشرق و مغرب ساخته شده، و کلیدهایی است که با اندکی توجیه هر قفلی را به ظاهر باز می‌کند، باید با منطق پژوهشی خاص خود مورد ارزیابی قرار گیرد. تنها اگر بنا باشد نام شهر محل ظهور را از روایات و نقل‌های برجای مانده در آوریم، باید حضرت حجت - سلام الله علیه - همزمان از دهها شهر ظهور کند! البته برای برخی همین هم نشانه جعل نخواهد بود، اما به هر عقل سلیم هم باید جایگاهی داشته باشد. نظریه اتصال دولت صفوی به دولت مهدی (ع) به عنوان یک نظریه، با توجیحات مختلف در تمامی دوره صفوی یعنی طول دویست و سی سال به ویژه دوره اخیر آن مطرح بوده است. [1] نمونه‌هایی که در ادامه خواهد آمد، مطلبی است که تقریبا به ترتیب تاریخی بیان خواهیم کرد. این موارد نیاز به نقد کردن ندارد، زیرا همان طور که یک عالم شیعه در دوره زندیه ابراز کرده، تاریخ خود به خود باطل بودن آن را ثابت کرده است. بنابراین انگیزه مرور بر آنها صرفا برای عبرت و توجه کسانی است که این قبیل اظهار نظرها را بدون انگیزه‌های خاص و بیشتر با دلی ساده یا از روی ساده لوحی مطرح می‌کنند. آنان توجه داشته باشند که تأکید بر ظهور نزدیک، آن هم با اسم آوردن از اشخاص و افراد، چیزی شبیه همین مواردی است که در اینجا ملاحظه می‌کنند، نمونه‌هایی که با گذشت زمانی نه چندان دور که همه آنها از آسیاب افتاد، نتیجه‌ای جز وهن مذهب، نزد جوانان و خنده طعنه‌زنان نخواهد داشت.

اساسی ترین هدف توجیه مشروعیت سلطان برابر فقهاست

یک پرسش اساسی این است که بنیاد تئوریک این اظهار نظرها و نظریه‌ها از کجاست. باید اساس آن را در چارچوب مشروعیت و توجیه سلطنت صفوی دانست. شاید کمتر اثری مانند «رساله در پادشاهی صفوی» بتواند این نکته را به ما تفهیم کند که اساس این قبیل توجیحات، در برابر آنچه در فقه اصیل شیعی آمده و در آن اساس سلطنت مخدوش دانسته شده، بر این پایه است که سعی می‌کند اطاعت از سلطان را واجب نشان دهد. در این باره، افزون بر استفاده از برخی از روایات که منبع غیر شیعی هم دارند، از این قبیل تطبیق‌ها و توجیحات استفاده شایانی شده است. برای نمونه رساله‌ای که در قرن هجری زمان شاه طهماسب به عنوان اربعین حدیث نوشته شده، مؤلف در همان مقدمه می‌گوید: من در میان اخبار، احادیثی یافتم که دلالت بر وجوب دعا و اطاعت از «هذه الدولة الناطقة اللامعة» دارد. آن وقت این روایت را از انس بن مالک از رسول الله (ص) نقل می‌کند که فرمود: طاعة السلطان واجبة، و من ترک طاعة السلطان فقد ترک طاعة الله و دخل فی نهيہ، سپس چند حدیث دیگر هم نقل کرده است. [2] اما این امر در اثبات مشروعیت کافی نبود. به همین جهت، از راه‌های دیگری هم استفاده شد که از آن جمله، تطبیق برخی از روایات بر ظهور دولت صفوی بود.

آنچه مهم است این که این امر، چندان جدی گرفته نشد. دلیل آن هم این بود که فقها، تا آنجایی که در چهارچوب فقه حرکت می‌کردند، برای این قبیل احتمالات ارزشی قائل نبودند. به عکس، این قبیل تطبیق‌ها، کار عالمان اخباری بود که چندان در بند صحت و سقم احادیث نبودند و زمانی نیز که گرایش اخباری آنان نیرومند شد، از این که مدعی شوند همه اخبار درست است، ابائی نداشتند. بنابراین یک بار دیگر، جریان اخباری، تلاش کرد تا ابزاری برای توجیه سلطنت صفوی شود که از نظر فقها، اساس و پایه‌ای نمی‌توانست داشته باشد. فقها غالباً تعبیر «سلطان العادل» را هم به امام معصوم برگردانده و در این باره تصریح داشتند. [3]

بالا گرفتن مباحث مربوط به رجعت و علائم ظهور در اواخر دوره صفوی

برای القای تصور مشروعیت دولت، احادیث علائم ظهور و رجعت، از ظرفیت مناسبی برای این کار برخوردار بود، زیرا امکان تطبیق علائم ظهور با شرایط مختلف، به دلیل نشانه‌های متعدد و متفاوتی که در شماری از روایات آمده، زمینه این کار را فراهم می‌کرد. شواهد نشان می‌دهد که در اواخر دوره صفوی این مباحث اوج گرفت، هرچند از پیش از آن هم وجود داشت.

بر اساس آگاهی‌های موجود، در سه چهار دهه پایانی عصر صفوی، مباحث مربوط به رجعت و علائم آخرالزمان بالا گرفت. به طوری که آگاهیم شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴) در همین دوره کتابی در اثبات رجعت با عنوان «الایقاظ من الهجعه» نوشت. چندین کتاب دیگر از همین دوره را آقا بزرگ در ذریعه، (۹۴/۱ - ۹۵، ۵۱۳، ۲/ ۱۹۳ - ۱۹۴) شناسانده است. شیخ حر کتابش را در رد بر تفریح الکربه فی اثبات الرجعه - تقدیمی به شاه سلیمان - یاد کرده و گفته است که اثر یاد شده پر از مطالب غرایب مستبعد است که معلوم نیست نویسندگان آنها را از کجا نقل کرده است. وی می‌افزاید که این کتاب سبب توقف برخی از شیعیان در قبول رجعت و انکار آن از اصل شده است! [4]

این قبیل مطالب، برای توده‌های عادی مردم جذابیت داشت و میان آنان موج ایجاد می‌کرد. میرلوحی در مقدمه کفایة المتهتدی به بالا گرفتن بحث از رجعت اشاره کرده و می‌نویسد: در این ایام شریفه بعضی از خواص و عوام شیعه از غیبت و رجعت آن شاه بارگاه امامت و خلافت - علیه السلام - سؤال نمودند و در مقام تحقیق بعضی از گفتگوهای حضرت افادت و افاضت منزلت صدر نشین صفا معلمی و مدرسی ملامحمد باقر بن ملامحمد تقی بن ملامجلسی درآمدند. چون ملای مذکور کتابی در رجعت قلمی ساخته‌اند و بسیاری از مردمان را به مناقره و مشاجره انداخته و

جمعی از صلحای مؤمنین التماس داشتند بلکه حروف اقتراح بر رفاع الحاج می‌نگاشتند که این مستغرق بحر اضطراب، چند کلمه در این باب از مخزون خاطر فاتر با بطون سواد دفاتر به دستیاری خامه و خضاض بیاض رساند».

میرلوحی در ادامه روی رفتار عوام انگشت نهاده و ضمن اشاره به این که اقدام به نوشتن نقد برای او دشوار بوده، یکی از علل آن را، رفتار عوام در حمایت از شماری از اشخاص یاد کرده و این که محققان در چنین فضایی نمی‌توانند چیزی بنویسند. «وقتی که عوام به آن طور موسری [ثروتمند] گرویده باشند، و از مثل این فقیر معسری به سبب حق گفتن رمیده باشند، مشکل می‌نماید که گفتار این بی مقدار را اعتبار باشد و التفات به تألیف این ضعیف کنند».

وی سپس به این ادعای عرفا اشاره کرده که گفته‌اند: «عوام به هر کس مایل شوند هر نادرستی که گوید و کند به آن قائل شوند، و از هر کس اعراض کنند هرچه گوید و کند برو اعتراض کنند». میرلوحی از دو نفر از فریبکاران عالم نما در اصفهان به نامهای شیخ محمدعلی مشهدی و عبدالله متجذّب یاد می‌کند که نزد مردم این شهر «افضل و اعبد و اعلم و ازهد از شیخ محمدعلی مذکور نبود؛ آن میلی که عوام به او کردند به کدام یک از فضلا و علما و زهاد و عباد عصر کرده بودند؟» وی می‌افزاید به رغم آن که «هدار کار آن مخربّ دین بر افترا زدن بر خدا و مصطفی و ائمه معصومین بود» و «جمعی کثیر از عدول مؤمنین و ثقات اهل دین، محضر در کفرش قلمی نمودند» با این حال هیچ یک از عوام از او برنگشته «بلکه رغبت ایشان به آن شیطان آدمیان، بعد از اتمام محضر، از حد گذشت. عوام را چه کار به اقوال علمای دین دار و محضر است؟ نظر ایشان بر قطار شتر و طویله اسب و استر است».[5]

داستان رجعت و علائم ظهور و ادعاهای تطبیق، نه تنها عوام بلکه خواص را هم شامل گردیده و دامن برخی از علمای بزرگ را هم گرفت. میرلوحی از داستان‌هایی که برخی از علما در این باره و این که صاحب الزمان - نعوذ بالله - در رکاب آنان قدم می‌زده، نقل کرده، و می‌نویسد: مردی بدّای اردستانی علیرضا نام از غایت تعصّب و جهل و نادانی می‌گفت که در وقتی که آخوند ملامحمد تقی از مکه مراجعت نمود، دو تن در رکابش می‌آمدند و از آخوند مسأله‌ها می‌پرسیدند. هرچند آخوند عنان می‌کشید و مبالغه می‌نمود که شما توقف نمایید یا پیش‌تر بروید که راضی به رکابداری نیستم، ایشان می‌گفتند که ما می‌خواهیم که این شرف حاصل کنیم و استدعا داریم که ما را از ادراک این سعادت محروم نسازی و در حلّ مسائل که بر ما مشکل است ما را بنوازی. بعد از آن که آخوند دید که به هیچ وجه دست از رکاب او بر نمی‌داند و رکابداری او را موجب افتخار می‌شمارند، از ایشان پرسید که شما کیستید؟ یکی از ایشان گفت: من حسین بن علی بن ابی‌طالبم و دیگری گفت که من صاحب الزمانم. ژاژخائی‌هایی عوام کالانعام در این باب بسیار است و افترای ایشان بر ایمة معصومین بیشمار و ذکر همه آن موجب اطناب و اکتار و چون این کمترین به سبب غیرت دین خواست که علوّ درجه و سموّ مرتبه حضرت قائم خاتم الاصلیاء را بر ایشان ظاهر سازد تا امام زمان را بشناسند و آن مزخرفات درهم تراشند، عناد و عصیان افزودند و به افترا و بهتان زبان گشودند که آخوند، ما را ملاپشم‌الدین گفته و در این باب محضر تمام می‌کردند».[6]

در ادامه مطالبی را که میرلوحی در باره رساله رجعت علامه مجلسی و تطبیق‌های وی در باره سلاطین صفوی آورده مرور خواهیم کرد.

بدین نکته باید توجه داشت که جدای از آن که نگره اخباری به طور عموم، تعقل و تأمل را تحت الشعاع قرار داد، برخی از علما، به رغم آن که در علم و دانش قوی بودند، گاه رگه‌های سادگی شگفتی داشتند که سبب لغزش آنان در سیاست و حیات سیاسی نیز می‌شد.

در اینجا مروری بر برخی از دیدگاه‌های مطرح شده در باره نظریه اتصال دولت صفوی به دولت قائم علیه السلام و مقدمه بودن دولت صفوی برای دوره ظهور خواهیم داشت. این اظهار نظرها با شدت و ضعف مطرح شده و آنها نیز که استدلالی هستند، به لحاظ استدلالی توجیحات مختلفی ارائه کرده اند.

در این باره، جدای از مواردی که به ترتیب تاریخی نقل خواهد شد، دو رساله هم ارائه شده است. یک رساله از یکی از نوادگان دختری میرداماد است که در داخل متن آمده و مهم تر از آن، رساله «شرح حدیث دولتنا» است که در پایان بحث به طور مستقل ارائه خواهد شد و توضیحاتی نیز در مقدمه آن خواهد آمد. این رساله در باره دولت طهماسب و طرح این نظریه است که دولت شاه طهماسب مقدمه ظهور دولت قائم است.

آراء در باره نظریه اتصال

۱. شرف الدین قاضی احمد قمی از مورخان دوره طهماسب [۹۳۰ - ۹۸۴] و اوایل عصر عباس اول [۱۰۳۸] می‌نویسد: هم درین سال [۹۰۸] شاه جمجاه به واسطه گوشمال علاء الدوله ذو القدر متوجه ارزجان گشتند و او را آلدانه نام نهادند، چون فصل زمستان بود، کاری از پیش نرفت و قشلاق این سال به فتح و فیروزی و اقبال در دار السلطنه تبریز واقع شد.

سابقاً حدیثی در باب ظهور حضرت ولایت مرتبت قدوسی منزلت شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین ابو الفتح اسحق - قدس الله سره - از حضرت سید المحققین وارث علوم ائمة المعصومین، میر مرتضی علم الهدی علیه الرحمة و الثناء مذکور شد. اما حدیثی دیگر که فقیر مؤلف از حضرت شیخ الطایفه بهاء الملة محمد العاملی شنیدم که دلالت بر ظهور شاه صاحبقران خسرو گیتی‌ستان نموده، اینست که آن حضرت چنین نقل فرمودند که این حدیث را به نوعی که از پدر مرحوم خود، یعنی شیخ حسین عبد الصمد عاملی [م ۹۸۴] شنیدم این است که: انّ للباردبیل کنزاً و ایّ کنز، لیس بنهبٍ و لا فضةً ولکنّه رجل من اولادی یدخل تبریز مع اثنا عشر الفا راکبا بغلة شهباء و علی راسه عصابة حمراء. سید کبیر مرحوم سید حسن بن السید جعفر العاملی الکرکی استاد پدر فقیر، به فقیر گفت: در اوایل سلطنت پادشاه مرحوم شاه اسماعیل - طاب ثراه - که به زیارت مشهد مقدس می‌رفتم، به تبریز رسیدم، شاه در شکار بودند. روزی که از شکار معاودت فرمودند با اهالی تبریز که به استقبال رفته بودند رفتم. اتفاقاً شاه عالم‌افروز آن روز بر استر سفید سوار بودند و به واسطه کوفت چشم، دستمال سرخ بر سر بسته بودند و لشکری که همراه بودند دوازده هزار سوار بودند. در آن وقت این حدیث که به چند سال قبل ازین به نظر رسیده بود به خاطر رسید. [7]

گفتنی است که اصل این روایت، در باره طالقان است، چنان که در کنز العمال (ش ۳۹۶۷۷) از کتاب الفتن ابوالغنائم کوفی نقل شده است که: و یحی للطالقان، فإنّ لله فیہ کنوزاً لیست من ذهب ولا فضة. آفرین به طالقان، خداوند در آنجا گنج‌هایی دارد که از طلا و نقره نیست [یعنی آدم‌هایی هستند در حکم طلا و نقره]. [8] شگفت آن که گنج‌یابان منطقه، تمام کوه‌های اطراف طالقان را سوراخ کرده‌اند تا این گنج که بنا به ظاهر روایت اساساً طلا و نقره نیست، به دست آورند!

۲. شرف الدین قمی در جای دیگری در باره طهماسب می‌نویسد: چون خاقان سکندرشان مظهری بود از آثار دودمان مرتضوی و به مؤدای حقیقت‌انتمای، «لکل اناس دولت و دولتنا فی آخر الزمان» در اندک زمانی اجرای مذهب حق نموده رفع بدع فرمودند و مترصد آن می‌بودند که تمامی ربع مسکون را تسخیر نموده در جمع اقطار مذهب ائمه اطهار را انتشار دهند. [9] بدین ترتیب بر اساس روایت مزبور، او دولت صفوی را آخرین دولت پیش از ظهور می‌داند.

۳. همین نویسنده در جای دیگری در باره اسلام آوردن عیسی خان گرجی می‌نویسد: وهم درین سال، عیسی خان ولد لوند خان گرجی که به کیش و آیین گبران و مذهب ترسایان بود و نهایت حسن و رعنائی و غایت صفا و زیبایی داشت، ... به درگاه عالم پناه آمده منظور نظر کیمیا اثر گردیده، در روز سه شنبه پانزدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره به شرف اسلام مشرف گشته شاه عالمیان او را به رتبه فرزند سرافراز ساختند و ... بعد از آن شاه عالمیان

در تربیت و رعایت عیسی خان کوشیده او را در دولتخانه قدیم که سلطان بایزید می‌نشست جای داده ... و امر شد که منشیان عطارد بنان تفصیل این واقعه را به قلم خجسته رقم در آورده به مشهد مقدّس معلّی مزگی نزد شاهزاده ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا فرستند. منشیان حکم همایون بدین عنوان مرقوم ساختند که: «فرزندی اعزّی ارجمندی نصرت شعاری، ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا و امرای عظام تابین قبر بیگ آسایش اغلی استاجلو و سلیمان بیگ ملکن اغلی ذوالقدر و احمد بیگ افشار و سادات کرام و امرای ذوی الاحترام مشهد مقدّس معلّی میرزا ابو طالب رضوی و امیر شریف موسوی کلانتر به عواطف و مراحم شاهی سرافراز گشته بدانند که چون درین ایام خجسته فرجام تباشیر ظهور حضرت امام انام خاتم ایمة البررة العزّ العظام حجة الله بین الانام قایم اهل البیت محمد- الهادی المهدی صاحب الزمان - علیه و علیهم صلوات الله الرحمان - به مثابه انوار صبح صادق از افق غیبت در اطراف و اکناف عالم سمت طلوع انوار و صفت لموع دارد، عن قریب شعشعه مهر امامت و لمعات انوار هدایت آن حضرت در عرصه آفاق تابان و درخشان و آثار ظلمت شرك و طغیان از صفحات عالم متلاشی و پریشان خواهد گشت، و از علامات طلوع انوار آن مظهر محمود و مقدمات ظهور آن دولت موعود آنکه از اوایل ایام صبی الی یومنا هذا که ایالت پناه حکومت دستگاه فرزندى جلالات لالیاله و الاقبال ابو المؤید عیسی خان میرزا وقفه الله تعالی لما یحب و یرضاه اوصله الی غایة ما یتمناه فی الدین و الدنیا که ذات اشرف اقدس اغلی را واسطه حصول مطالب و مآرب دینی و دنیایی خود دانسته، همواره طریق بازگشت و آمد شد به درگاه معلّی و بارگاه اغلی مسلوك داشته بود و به وسیله اظهار خلوص ارادت و اعتقاد، خود را در ظل عاطفت و همای حمایت همایون شاهی ما جای داده به مقتضای کلّ مولود یولد علی الفطرة، بنا بر سابقه تعارف ازلی و حسن استعداد و مناسبت جبلی و قابلیت فطری آثار میل و رغبت تمام به متابعت دین اسلام و اجتناب و نفرت از کیش و آیین کفر و اتمام همواره از اوضاع و اطوار اولایح و لامع بود، از میامن و انفاس عیسوی خاصیت و برکات مواعظ و نصایح دلپذیر که به مقتضاعسله عیسی لیریکَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» درین مدت از زبان مبارک مقال ما که ترجمان ملهم دولت و اقبال است به گوش نصیحت نبوش او می‌رسید، نور هدایت و توفیق در خاطر او که فی الواقع مستعد فیضان انوار سعادات غیبی است راه یافته بود. تا درین ولا که مجدداً به راهنمونی قاید توفیق روی ارادت و اخلاص به درگاه عرش اشتباه آورده به دولت مجالست و سعادت صحبت همایون فایز شد... [10]

4. صاحب روضات در باره شاگردان ابن فهدحلی می‌نویسد: یکی از آنها سید محمد فلاح مشعشعی حویزی بود. کسی که ابن فهد رساله‌ای برای او نوشت و وصایای خود را در آن آورد. از جمله آن وصایا آن بود که به زودی شاه اسماعیل صفوی ظهور خواهد کرد، چنان که امیر المؤمنین روز صفین، بعد از کشته شدن عمار یاسر برخی از ملاحم از جمله خروج چنگیز و ظهور شاه اسماعیل را خبر دارد. به همین جهت، ابن فهد، در این رساله به والیان حویزه توصیه کرد که اگر روزگار شاه اسماعیل را درک کردند، به خاطر حقانیت او، از وی اطاعت کنند. خوانساری می‌افزاید: این سید محمد خود را ملقب به مهدی بوده و به شناخت علوم غریبه شهره بود و همه اینها را از استادش ابن فهد گرفته بود. [11]

5. همین نویسنده برخی از اقدامات خاص طهماسب را هم بر اثر دستوری می‌داند که حضرت صاحب الامر در خواب به وی داده‌اند: و هم در اوایل این سال، در شب پنجشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم، شاه آگاه حضرت صاحب العصر و الزمان و خلیفة الرحمن - علیه صلوات من الله المنان - در خواب دیدند که اشاره با بشاره به رفع بعضی از مبتدعات فرموده بودند، و صباح آن روز به ایوان چهل ستون آمده، تمامی سادات و علما و افاضل و امرا و ارکان دولت قاهره را طلب فرموده شرح رؤیای صالحه را نقل فرمودند و تمغاوات کل ممالک محروسه را که قریب به سی هزار تومان می‌شد

و.... و درین باب پروانجات مؤکد به لعنت نامه نوشته، به اطراف و اعظم بلاد فرستاده امر فرمودند که بر سنگ نقش نمایند. [12]

6 . نویسنده تاریخ نگارستان که اثرش را در میان نیمه دوم قرن دهم هجری نوشته است، پس از شرحی از دولتها به دولت صفوی که می رسد می نویسد: لَمَنَةً لِلَّهِ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ كَه: سلطنت و جهانداری و نوبت خلافت و کامکاری بدودمان رفیع الشأنی منتهی شده که قوایم ارکانش منصوص کأنهم بنیان مرصوص است و ساحت گردون مساحتش بصفت «من دخله كان آمنا» مخصوص و صحف دولت این خاندان اقبال آشیان بر موز کلام معجز طراز و اشاره کریمه وَ كَثِيرَةٌ كَلَامٌ عَجَافٌ مِنَ الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ» مزبور و در ضمایر انجم نظایر ارباب بصایر انصال این خلافت عظمی و افتران این سلطنت کبری به عطیّه ظهور حضرت صاحب - علیه و آباءه التحیه و الثناء - مذکور. [13]

7 . خبر دیگر از سید حسن استرآبادی مؤلف تاریخ سلطانی است که از نسبت دادن عنوان «مهدی» به شاه طهماسب از سوی برخی از قلندران و صوفیان یاد کرده است. مهم در این زمینه برخورد طهماسب است: و گویند در این سال جمعی از قلندران بد اعتقاد به هم رسیده، نواب خاقان جنت مکان را به حضرت صاحب العصر و الزمان مخاطب کردند و «امام عصر» می خواندند. نواب خاقان ایشان را طلب کرده، سنووال فرمودند. همگی اظهار عقیدت و اخلاص نمودند و اسناد مهدویت به آن حضرت دادند و سر ارادت بر خاک قدم او گذاشتند. نواب خاقان به دلایل عقلی و برهان نقلی خاطر نشان نتوانست نمود و از این عقیده فاسد باز نگشتند. بالاخره سر ایشان را به تخماق خرد کردند. [14]

8 . یکی از مصادیق نظریه اتصال، دعا برای متصل شدن دولت صفوی به دولت قائم علیه السلام است. این موارد فراوان است. سید حسن حسینی استرآبادی در تاریخ سلطانی گوید: امید- که حق سبحانه و تعالی توفیق رفیق حال بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس همایون اعلی - خلد الله ملکه و اقباله الی یوم القیام- نماید که به دستور به تصرف روز افزون درآمده، تا ظهور حضرت امام ثانی عشر، فرمان فرمای قضا و قدر صاحب العصر و الزمان- صلوات الله و سلامه علیه و علی آباءه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین- در تصرف دولت قاهره و دودمان سلاطین صفیه صفویه - ادام الله اقبالهم - باشد تا زوآر و ساکنان روضات مقدسات از دست ظلم و جور گروه رومیه فارغ البال به دعاگوئی و فاتحه خوانی ذات شریف مقدّس حضرت اعلی شاهی ظلّ الهی مشغول باشند. [15]

9 . شبیه این دعا برای اتصال دولت صفوی به دولت حضرت صاحب الزمان (ع) را اسکندر بیک هم در عالم آرای عباسی آورده است. عمده این کتاب در تاریخ زندگی شاه عباس اول است:

چون عقلای دانشور و دانشوران خردپرور که دقیقه شناسان مدارج افلاک و بینندگان خفیات نتایج عناصر و افلاک اند بدیده تأمل و انصاف نظر بدین امور خجسته اندازند، در خاطرشان بیقین پیوند که در عالم اسباب و مقتضای طبع بشریت و هوا پرستی که جزو اعظم سلطنت و فرمانروائی است وقوع این حال از حوصله خیال ارباب تعلق بیرونست اگر چه در ازمنه ماضیه بعضی از سلاطین بانی میانی انواع خیرات و ابواب البر بوده اند، اما معلوم نیست که تا حال هیچیک از پادشاهان عالی همم و شهریاران ما تقدّم و طبقات سلاطین صاحبان تخت و نگین توفیق این سعادت عظمی یافته باشند... رجاء واثق است که از میمنت این نیت خیر امنیت در دنیا به منتهی مقاصد عالیّه فایز گشته، زمان دولت سعادت قرینش بظهور حضرت صاحب العصر و الزمان - علیه صلوات الله الملك المنان - اتصال یابد و عالمیان از سطوت جاه و جلالش در بستر آسودگی غنوده گلزار همیشه- بهار آسودگی از رشحات ابر درر نثار معدلتش تازه وتر و در عقبی از شفاعت شفیع روز محشر و دستگیری ساقی کوثر بهره ور باشند. [16]

۱۰. عبدی بیک از مورخان و شاعران دوره طهماسب است. این شاعر که از علاقه مندان به امام زمان (ع) و نیز از کارگزاران شاه طهماسب و دوستدار است، اشارات جالبی در ایجاد پیوند و اتصال بین این دو دولت دارد. او می‌کوشد تا به نوعی میان شاه طهماسب و امام زمان علیه السلام، پیوندی ایجاد کند. وی در مقام دعای به شاه می‌گوید:
چو کردی در جهان صاحب قرانش
بفرما نصرت صاحب زمانش
به عهد این برآور رایت آن
بده در دولت این، دولت آن [17]

به باور عبدی بیک، زمان شاه طهماسب چنان شرایط فراهم بوده است که توان گفت زمینه ظهور امام زمان علیه السلام فراهم شده بوده است. وی می‌نویسد: زمان مستعد آن شد که صاحب الامر لوای ظهور برافرازد. [18]
بر همین اساس است که عبدی بیک در بیان ویژگی‌های شاه، با یاد از «شیخ فطری و ترویج مذهب حق» بلافاصله این دعا را می‌کند:
امید که دولتش به دولت امام دوازدهم ابی القاسم محمد الحسن صاحب الزمان علیه و آباءه صلوات الرحمان متصل و مقرون گردد. [19]

وی در جای دیگری، اشعاری در وصف امام زمان علیه السلام آورده و سپس می‌گوید:

یا رب به کمال این امامان خورشید دلان، خجسته نامان

کاین زمره شیعه را به تحقیق همراه کنی رفیق توفیق

در دولت شاه موسوی اصل یابیم به صاحب الزمان وصل [20]

عبدی بیک، اقدامات طهماسب را فراهم کردن زمینه برای ظهور امام زمان علیه السلام ارزیابی کرده و این نکته‌ای جالب است که او ظهور را تنها در رواج فتنه و فساد در ارض نمی‌داند، بلکه ظهور شرایط مناسب برای ظهور را نیز در نظر دارد. در موردی، در وصف شاه طهماسب، و در اصل، برای تحقق آرزوهای مذهبی خود، می‌گوید:

وانگهی خطبه ده و دو امام منبرآرای مصر گردد و شام

شود اندر مدینه و مکه زر بالقاب خسروی سگه

به یکی ضرب تیغ کین راند تا دیار فرنگ بستاند

تا به دریای زنگ راند فُلك بھر صاحب زمان گشاید مٌلك [21]

و در انتهای زینت الاوراق در ستایش شاه چنین می‌سراید:

خسرو خسروان روی زمین خاتم مٌلك دین ز روی یقین

صاحب جیش مهدی هادی عسکر آرای حق به هر وادی [22]

همچنین در ابتدای صحیفه الاخلاص، پس از ستایش از پیامبر و علی، خدا را به تمامی امامان سوگند می‌دهد و در پایان دعایش این است:

به حق تقی و نقی و حسن به قائم ابو القاسم مؤتمن

که شه را به مهدی هادی رسان به تمکین و اقبال و شادی رسان [23]

در جای دیگری او را هادی سپاه مهدی می‌خواند:

ز بس کو مثل در نکو عهدی است به حق هادی عسکر مهدی است [24]

در جای دیگری به صراحت وی را نایب امام زمان علیه السلام می‌خواند:

صاحب عهدست و جهاندار دور نایب مهدیست نه سلطان جور [25]

و همانجا باز می‌گوید:

هست امیدم که بود در جهان پیشرو لشکر صاحب زمان [26]

همچنین در این باره تعبیر دیگری هم دارد:

پیشرو قائم آل رسول پیرو فرخ پی زوج بتول

هادی خلق است عدالت طراز نایب مهدیست به عمر دراز

رایت مهدی است به تو استوار لشکر مهدی به تو دارد قرار [27]

از میان این تعابیر، شگفت‌ترین آن‌ها همین است که شاه را نایب مهدی خوانده است.

این مطلب را عالم دیگری با نام احمد بن سلطان علی هروی که در سال ۹۵۵ کتاب *لوامع الانوار فی معرفة الائمة*

الاطهار را نگاشته، در اثر خود آورده و ضمن اشعاری که در ستایش شاه طهماسب سروده، از جمله می‌گوید:

در زمان شاه غازی نایب مهدی دین

رحمة للعالمین موصوف رحمن الرحیم

سایه لطف خدا طهماسب شاه دین پناه

بنده پرور خسرو عادل خداوند کریم [28]

۱۱ . علامه مجلسی در مقدمه ترجمه قصیده دعبل خزاعی که آن را به نام شاه سلطان حسین نوشته است، ضمن

ستایش فراوان از وی و این که در مجلس وی بوده که تصمیم بر ترجمه این قصیده گرفته می‌نویسد:

اما بعد فقیر خاکسار و خادم اخبار ائمه اخیار محمد باقر بن محمد تقی - حشرهما الله مع موالیهما الاطهار - بر لوح

عرض اساطین سلطنت عظمی و حجاب بارگاه رفعت و اعتلا می‌نگارد که چون در مجلس بهشت آیین و محفل فلک

تزیین نواب کامیاب فلک جناب مصطفوی نسب مرتضی حسب حسینی لقب، شرع پرور، عدل گستر، ایمان مدار،

احسان شعار، چشم و چراغ دودمان مصطفوی، نیاوه گلستان مرتضوی گل همیشه بهار بوستان صفوی، مشید قواعد

ملت و دین، مؤسس اساس شریعت آبی طاهرین، شهریاری، که باز بلند پرواز همت والانهمتیش را با عقاب چرخ دعوی

همسری است، رفیع قدری که شاهین سعادت قرین اقبال همایون فالش را با همای سپهر و طایر زرین جناح مهر

هوای برتری، کشت زار آمل شیعیان از جداول آمل عطایش سیراب، و از صغیر عندلیب خوش الحان خامه عدالت

نگارش اندوه در زوایای خاطرهای محبان نایب، درة التاج افسر کیانی، زینت بخش سریر خاقانی، اطواق عبودیتش

زینت اعناق سروران جهان، آرزوی ادارک سعادت خدمت با رفعتش مکنون خاطر خسروان دوران، سلطان سلطان

نشان، تاج بخش کشور ستان، اعنی سلطان السلاطین، ظل الله فی الارضین، باسط بساط الامن و الایمان، المتمثل

لامر «ان الله یامر بالعدل و الاحسان»، فرع الشجرة الطيبة الاحمدیة، غصن الدولة العلیة العالیة، السلطان بن

السلاطین و الخاقان بن الخواقین، المتشرف باسم خامس اصحاب الکساء و ثالث ائمة المصطفین، الشاه سلطان

حسین - اعاده الله من شکر کل عین و صفاه من کل شین و مین، و شید اطناب دولته باوتاد ظهور دولة خاتم الاوصیاء

المرضیین صلوات الله علیهم اجمعین، قصیده غرّ ای تائیه افصح شعرای عرب دعبل بن علی خزاعی که به حسن عقیده

و مذهب از اشباه و امثال خود ممتاز ... بنابر عموم مراجع شاهانه نسبت به کافه عباد و بلاد، حکم اشرف عز صدور

یافت که داعی صمیم و مخلص قدیم این دودمان لازم التعظیم قصیده مذکوره را با احادیثی که در این باب به نظر قاصر

رسیده قریب به فهم ترجمه نماید (نسخه خطی ترجمه قصیده دعبل، کتابخانه مجلس شماره ۴۲۵۵، ص ۸۸)

۱۲. مرحوم محمد تقی مجلسی - پدر علامه مجلسی - هم در باره اقامه نماز جمعه در اصفهان می‌نویسد: « [از برخی روایات] چنین ظاهر می‌شود که وجه ترك نماز جمعه همین بود که چون همیشه پادشاهان سنی بودند و خود می‌کردند یا منصوب ایشان و شیعیان از روی تقیه نمی‌کردند یا با ایشان می‌کردند تا آن که حق سبحانه و تعالی به فضل عمیم خود پادشاهان صفویه را- انار الله تبارك و تعالی برهانم- مؤید گردانید به ترویج دین مبین حضرات ائمه معصوم- صلوات الله علیهم اجمعین- بعد از آن نماز جمعه را علانیه بجا آوردند و اول کسی که بجا آورد، شیخ نور الدین علی بن عبد العالی بود. شنیدم از ابو البرکات و از جد خودم که چون شیخ علی به اصفهان آمدند، در مسجد جامع عتیق نماز جمعه بجا آوردند، تمام مسجد پر شد که دیگر جا نماند، و بعد از او شیخ حسین بن عبد الله- طاب ثراه- نماز جمعه بجا می‌آوردند و بعد از او مولانا عبد الله- طاب ثراه- و بعد از او سید الفضلا میر محمد باقر داماد- نور ضریحه- و بعد از او شیخ بهاء الدین محمد قدّس سرّه- بجا آوردند و در نجف اشرف مولانا احمد اردبیلی قدّس سرّه- می‌کردند و در جبل عامل شیخ حسن و سید محمد و در مشهد مقدس میر محمد زمان- انار الله مراقدهم الزکیه- بجا آوردند. مجملا به برکت ایشان رواج شرع شد و بعد از آن ترك نشد و امید است که این دولت ابد پیوند متصل به ظهور حضرت صاحب الأمر- صلوات الله علیه- شود و همیشه شعایر اسلام و ایمان برپا باشد بجاه محمد و عترته الاقدسین». [29]

۱۳. علامه مجلسی در جریان رساله‌هایی که در نیم قرن اخیر دولت صفوی در باره رجعت نوشته شد، رساله‌ای در باره روایات مربوط به رجعت نوشت که محل اختلاف گشت. این رساله به صورت سنگی و یک بار هم به صورت مستقل چاپ شده است [30]. رساله مزبور یکبار هم این رساله در ۱۳۶۸ در مشهد تحت عنوان «مجموعه رسائل اعتقادی» عرضه شده اما مع الاسف در بخش‌های نخست این چاپ، مطالبی حذف شده که دقیقا مربوط به مواردی بوده است که علامه مجلسی، به تطبیق دو روایت با ظهور دولت صفوی پرداخته است.

لازم به توضیح است که این مطالب مورد انتقاد میرلوحی قرار گرفته و وی با اشاره به این که اساسا علامه مجلسی آن رساله را به خاطر آن دو حدیث و تطبیق آن بر صفویه تألیف کرده، از این که این مطالب به صورت نادرست تطبیق بر دولت صفوی شده، مرحوم مجلسی را مورد اعتراض قرار داده است. میرلوحی از علمای معاصر مرحوم مجلسی است که انتقادهایی به نوشته‌های هر دو مجلسی، یعنی پدر و پسر او داشت.

از این کتاب نسخ خطی فراوانی نیز هست. مطلب زیر از نسخه خطی شماره ۱۸۵۶۳ عینا نقل می‌شود:

اما بعد چنین گوید فقیر خاکسار محمد باقر بن محمد تقی - حشرهما الله مع الائمة الابرار - که چون بر کافه ارباب فطنت و ذکا و عامّه اصحاب بصیرت و اعتلا ظاهر و هویداست که ادای شکر نعمت سلسله‌علیه صفیه صفویه - انار الله برهانم و شیّد الله ارکانهم - که اساطین دین مبین اجداد طاهربین ایشان - صلوات الله علیهم اجمعین - ببرکات تأییدات ایشان، استوار و قوانین شریعت منوره و اقانین دوحه ملّت مطهره نبوی - صلی الله علیه و آله و سلم - به سعی جمیل ایشان مایه دار است، بر کافه مؤمنانمتحتم و دعای خلود این دولت ابد پیوند بر عامّه فرقه ناجیه شیعیان لازم است. و چون از پرتو این سلطنت روز افزون، این ذرّه بی‌مقدار توفیق یافت که اخبار حضرات ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - را در ضمن بیست و پنج مجلد از کتاب بحار الانوار جمع نمود، و عموم طلبه دینی را از کتاب مزبور انتفاع عظیم حاصل گردید، در اثنای جمع احادیث، دو حدیث به نظر قاصر رسید که ائمه اهل بیت - علیهم السلام - به ظهور این دولت علیه خبر دادند و به اتصال این سلطنت بهیه به دولت قائم آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - شیعیان را بشارت فرموده‌اند،

به خاطر فاطر رسید که ترجمه این دو حدیث شریف را با دوازده حدیث دیگر که مشتمل بر احوال شریف حضرت خاتم اوصیاء و نقاوه ازکیا و شفیع روز جزا و مخزن اسرار سید انبیاء، یعنی صاحب الزمان و خلیفه الرحمان - علیه و علی آبائه

الصلاة و السلام - بوده باشد، به موقف عرض نوآب کامیاب فلک قباب خورشید حجاب، اعنی شهریار عادل کامل باذل گردون بارگاه ملایک سپاه گلدسته گلستان مصطفوی، نوباه بوستان مرتضوی، ثمره شجره نبوت رسالت، غصن دوحه امامت و ولایت، خلاصه احفاد سیّد المرسلین و نقاوه اولاد ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - باسط مهاده امن و امان، رافع لوای عدل و احسان، بانی مبانی مروت و انصاف، ماحی مراسم جور و اعتساف، قاسم ظهور قیاصره دوران، کاسر اعناق اکاسره زمان، سلطان سلطان نشان و خاقان گیتی ستان السلطان ابوالمظفر السلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی بهادرخان - خلد الله ملکه و اجری فی بحار الظفر النصره فلکه - برساند، و این چهارده در شاهوار که از دریای علوم اهل بیت رسالت - صلوات الله علیهم اجمعین - استخراج نموده‌ام، حمایل بر دوش شاهد دولت ابد توأمان گرداند.

امید که اطناپ این سلطنت عظمی به اوتاد خیام سعادت فرجام خاتم اوصیاء پیوند یابد و صبح صادق این دولت کبری تا طلوع خورشید عالم افروز قائم آل محمد - علیه السلام - از آسیب ظلمت فتنه‌های زمانی تیرگی نیابد بمحمد و آله الطاهرین، من قال آمین، ابقی الله مهجته، فانّ هذا دعاء یشمل البشر.

حدیث اول: شیخ عالی مقدار محمد بن ابراهیم نعمانی که از اعظام محدثین است در کتاب غیبت بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام محمد بن علی باقر علوم الانبیاء و المرسلین - صلوات الله علیه - فرمودند: کأنتی بقوم قد خرجوا بالشرق یطلبون الحق، فلا یعطونه، ثمّ یطلبون فلا یعطونه، فاذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم، فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه، حتی قوموا و لا یدفعونها الاّ الی صاحبکم قتلاهم شهداء. یعنی: گویا می‌بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم کنند و مردم را به آن دعوت نمایند. پس از ایشان قبول نکنند. پس بار دیگر طلب نمایند و قبول نکنند. پس چون این آیه را ببینند، شمشیرهای خود را بر دوشها گذارند و جهاد کنند. پس مردم بدین حق درآیند. پس ایشان به این راضی نشوند تا آن که بر ایشان پادشاه و والی شوند، و پادشاهی ایشان بماند و به کسی ندهند مگر به صاحب شما. یعنی حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه - و هر که با ایشان کشته شود، در جنگ شهید شده است. او ثواب شهیدان را دارد. مترجم گوید که بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین حق را طلب نمود و مردم را بدین حق هوت کرد و پادشاهی یافت، به غیر سلسله علیّه صفویّه - خلد الله ملکهم - نبود. و در این حیث شریف شیعیان خصوصا انصار و اعوان این دولت توأمان را بشارت‌هاست که بر عاقل پوشیده نیست.

حدیث دوم: باز شیخ نعمانی در کتاب مذکور بسند معتبر از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق روایت کرده است که آن حضرت فرمود که، روزی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب - علیه السلام - خبر می‌دادند از وقایعی که بعد از آن حضرت به ظهور آید تا ظاهر شدن قائم آل محمد - علیه السلام - پس حضرت سید الشهداء حسین بن علی - علیه السلام - فرمودند که یا امیر المؤمنین! چه وقت حق سبحانه و تعالی زمین را از ظالمان پاک خواهد کرد؟ حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمود که خدای تعالی زمین را از لوث کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام بسیار به زمین ریخته شود. بعد از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس را به تفصیل بیان فرمودند. در حدیث طولانی که راوی اختصار کرده است. پس فرمود که: «اذا قام القائم بخراسان و غلب علی ارض کوفان و الملتان و جاز جزیره بنی کاوان، و اقام منّا قائم بجیلان و اجابته الأبر و الدیلم، و ظهرت لولدی رایات الترتک متفرّقات فی الاقطار و الحرمات و کانوا بین هنات و هنات، اذا خربت البصره و قام امیر الامر» - فحکی علیه السلام حکایه طویله ثم قال: اذا جهّزت الالوف و صفّت الصفوف و قتل الكبش الخروف، هناک یقوم الآخر و یثور الثائر و یهلك الکافر؛ ثم یقوم القائم

المامل و الامام المجهول له الشرف و الفضل و هو من ولدك يا حسين، لا أين يظهر بين الركنين في ذرّ يسير يظهر على الثقلين و لا يترك في الارض الادنين؛ طوبى لمن أدرك زمانه و لحق أوانه و شهد أيامه، یعنی هرگاه، خروج کند پادشاهی از خراسان و غالب شود بر زمین کوفه و ملتان و بگذرد از جزیره بنی کاوان که در حوالی بصره است، و خروج کند از ما پادشاهی در گیلان و او را اجابت کنند و یاری نمایند اهل ابر - که در حوالی استرآباد است - و دیلم - که قزوین و حوالی آن است - و ظاهر شود از برای فرزند من عَلمای ترکان، و متفرق شوند اطراف عالم و در مکان های شریف و جنگها و فنهای عظیم ایشان رو دهد، در وقتی که جنگ کننده در بصره و برخیزد پادشاه پادشاهان. - پس حکایت طولانی بیان فرمودند که راوی از میان انداخته است، پس فرمودند - : که آن گاه تهیه کرده شود چندین هزار لشکر برکشیده صفها، و بکشد قوچ فرزند خود را، در آن هنگام دیگری پادشاه شود، امامی که مردم قدرش را ندانند یا پی به مکانش نبرند. او راست شرف و فضیلت بر عالمیان و او از فرزندان تست ای حسین . وصف آن نمی توان کرد. مثل او کجا بهم می رسد؟ ظاهر شود در میان دو رکن کعبه معظمه با جماعتی اندک، و بر جن و انس غالب گردد و مردم دون، یعنی کافران و ظالمان را از زمین براندازد. خوشا حال کسی که زمان او را دریابد و به روزگار دولت او برسد و در خدمتش حاضر گردد.

مترجم گوید که :ظاهر است که خروج کننده خراسان اشاره است به امرای ترکان مثل چنگیزخان و هلاکوخان، و خروج کننده در گیلان اشاره است به شاه دین پناه رضوان مکان شاه اسماعیل - حشره الله مع الائمة الطاهرين - لهذا حضرت فرمود که از ماست و او را فرزند یاد کرد .

و از میان خسروان روزگار به این نسب عالی مقدار همین سلسله علیّه ممتاز و سرافرازند و پادشاه پادشاهان با مراد همان خسرو خلد آشیان است با دیگری از سلاطین عظام و اولاد کرام او. و چون راوی بسیاری از حدیث را انداخته، به خصوص حکم نمی توان کرد.

و کشتن قوچ فرزند خود را به گمان این حقیر اشاره است به شهادت شاهزاده عالی تبار صفی میرزا - نور الله مضجعه - و پادشاه دیگر که طلب خون نماید اشاره است به سلطنت سلطان علین آشیان شاه صفی - افاض الله علیه . و چون حدیث را اختصار کرده اند بعضی از وقایع افتاده است، اما بشارت به تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان - علیه الصلاة و السلام - و اتصال این دولت دین پرور به دولت حق امام البشر از آخر حدیث ظاهر است.

میرلوحی در کتاب کفایة المهتدی مطالبی علیه رساله رجعت نوشته است. کتاب مزبور ترجمه چهل حدیث در باره حضرت مهدی است که یک بار به صورت گزیده (تهران، ۱۳۷۱) و بار دیگر به کوشش سید مصطفی شریعت موسوی اصفهانی (اصفهان، ۱۳۸۴) چاپ شده است. هر دو چاپ به دلایلی خالی از تندیها و انتقادات میرلوحی از مرحوم مجلسی است. اولی بنا به مصالحی حذف کرده و دومی تلاش کرده است آنها را از اضافات بعدی در این کتاب دانسته و لذا نسخه ای که منتشر کرده خالی از مقدمه است که حتی در چاپ گزیده آمده است. این در حالی است که انتقادهای میرلوحی قابل بررسی است و منهای دید منفی او نسبت به علامه مجلسی و پدرش، می توان این انتقادهای را که ناشی از تنوع دیدگاه آنان در باره اعتبار احادیث است، مورد بررسی قرار داد. اشکال میرلوحی آن است که در تحلیل مطالب، انگیزه هایی که به تعبیر خود او نوشتن این مطالب برای خوشآمد دیگران است، در میان انتقادهای دخالت می دهد.

میر لوحی در باره این تطبیق حدیث اول بر صفویه می نویسد: مگر حضرت آخوند ندانسته که همچنان که قرآن را برای خود تفسیر کردن ممنوع است، حدیث را به مدعای خود معنی گفتن نامشروع است؟ آیا در این حدیث شاذ ضعیف السند حضرت آخوند هیچ فکر نکرده اند که آن جماعتی که بیرون آمدند از مشرق، اگر مسلم داند کسی را، «با» در این

مقام به معنی «من» است؛ و دو مرتبه طلب حق کردند، و مردمان به ایشان ندادند و آخر که به ایشان دادند ایشان قبول نکردند، چنان که مفاد این حدیث است، ایشان کیان بودند؟ و حال آن که ترجمه حضرت آخوند نسبت به عبارت این حدیث بی نقصان و زیادت مغایرتی نیست، چنان که اشاره به آن وقوع یافت. آیا ادارک دراک حضرت آخوند از کجا جزم نمود که حرف «با» که بر سر «مشرق» درآمده به معنی «من» است؟ چرا نتواند بود که به معنی «فی» باشد؟ و نمی‌دانم در این حدیث، عبارت «دین» از کجا بیرون می‌آید. ظاهر است که حضرت آخوند نفهمیده‌اند که اگر مراد دین حق باشد، معنی این خواهد بود که مردمان دین حق را به ایشان دهند و ایشان قبول نکنند و آخر رکاکت این عبارت بر هیچ صاحب بصیرت پوشیده نخواهد بود... بر عالمیان ظاهر است که شاه جنت مکان فردوس آشیان شاه اسماعیل حسینی موسوی صفوی بهادرخان - انار الله برهانه - از گیلان بیرون آمده و در اندک وقتی ایران از لوٹ وجود مخالفان پاک ساخت، و گیلان نه آن بلده از بلاد شرقی است که مراد معصوم است [در واقع از بلاد غربی است!]. چنان که از حدیث صحیح ظاهر می‌گردد، و نه در طرف شرقی مکه و مدینه است. [31] یعنی اگر نسبت به مکه هم حساب کنیم گیلان شرق آن به حساب نمی‌آید]. و هرگاه از آیه کریمه «انما ولیکم الله» و حدیث شریف «من کنت مولاه فعلی مولاه» می‌بین و میرهن باشد که پادشاهان ما - ابقی الله دولتهم الی دولة القانم علیهم السلام - خواجه زاده و مولانا زاده جمیع پادشاهان روی زمین اند، چه احتیاجست که کسی دست به این گونه حدیث‌ها زند، و این طور اخبار را تأویل برین وجه کند که اگر عیاذ بالله به دست علمای مخالف افتاد زبان به طعن علمای امامیه دراز کنند و این معنی را بهانه کرده نزد عوام خود جمیع علمای شیعه را به قید و صلاح نسبت دهند. [32]

وی در ادامه در باره حدیث دوم می‌نویسد: اما حدیث دیگر از آن دو حدیث که اصل مطلب حضرت آخوند از نوشتن کتاب در رجعت ذکر آن دو حدیث بوده است، این است که حضرت آخوند نقل فرموده‌اند از حضرت امام جعفر علیه السلام که گفت: اذا قام القایم بخراسان و غلب علی ارض کوفان و قام منا قایم بجیلان و اجابته ... و الدیلم و ظهرت لولدی رایات الترتک متفرقات فی الاقطار ... و کانوا بین هنات و هناک اذا خربت لایصره و قام امیر الامر (تا آخر حدیث). آنگاه میرلوحی ترجمه مرحوم مجلسی را از حدیث عینا نقل کرده و توضیحات آن مرحوم را هم آورده که می‌نویسد: ظاهر است که خروج کننده خراسان اشاره است به امرای ترکمان مثل چنگیزخان و هلاکوخان و خروج کننده در گیلان اشاره است به شاه دین پناه رضوان مکان شاه اسماعیل - حشره الله مع الایمة الطاهرین علیهم السلام - لهدا حضرت فرمود که از ماست و چون راوی بسیاری از حدیث را انداخته است، به خصوص نمی‌توان کرد، و کشتن قوچ فرزند خود را به گمک این حقیر اشاره است به شهادت شاهزاده عالی تبار صفی میرزا - نورالله مضعجه - و پادشاه دیگر که طلب خون نماید اشاره است به سلطنت سلطان علین آشیان شاه صفی اول، و چون حدیث را اختصار کرده‌اند بعضی از وقایع افتاده است. میرلوحی می‌نویسد: پس حضرت آخوند در این حدیث شاذّ ضعیف السند که اگر صحیح باشد، از متشابهاً حدیث خواهد بود، در مقام افاده درآمده‌اند و ذکر ملتان در ترجمه فرموده‌اند، چرا از معنی آن چشم پوشیده‌اند و زبان مبارک از بیان او در کام خاموشی کشیده‌اند، کاش بیان می‌فرمودند که پادشاهی که در خراسان خروج کرد و بر کوفه و بر ملتان غالب آمد و از جزیره بنی گاوان گذشت، که بود؟ اگرچه در این حدیث عبارت «و قام منا قایم بجیلان» واقع است لیکن بسیار چیزها داده که خوش آمد گفتن را دافع است. قطع نظر از آن کرده که با حدیث اول مغایرت و منافات دارد به حسب معنی، چرا که در آن حدیث مذکور بود که «کأنتی یقوم قد خرجوا بالمشرق» و در این حدیث مسطور است که «قام منا قایم بجیلان»؛ و باید که حضرت آخوند بدانند که نه همین برخلاف شریعت است این طور حدیث‌ها را نافهمیده یا به سبب اغراض دنیوی به مقتضای خواهش خود معنی گفتن مخالف آداب در رعایت حرمت دست بر این گونه اخبار زند و با پادشاهان از در غرور و فریفتن درآمدن و حال آن که پادشاهان ما را فضیلتی حاصل

است که غیر ایشان را از سلاطین و ملوک جهان آن فضیلت حاصل نیست، زیرا که ایشان به دلیل حدیث و قرآن، خواجه زاده و مولانا زاده جمیع پادشاهان جهانند چنان که مذکور شد. [33]

میرلوحی در ادامه ایرادات دیگری بر برداشت های مرحوم مجلسی دارد و ضمن تأکید بر این که این قبیل تطبیق ها نوعی خوشآمدگویی است، در باره آنچه در حدیث در باره کشتن قوچ و تطبیق آن بر صفی میرزا است، می نویسد: و هرگاه به گمان حضرت آخوند مطلب از قتل الکبش الخروف شاه عباس باشد، در این صورت صفی میرزا را شهید گفتن چه معنی دارد؟ ... و آن که فرموده اند که پادشاه دیگر که در طلب خون او نماید، شاه صفی است با آن که این معنی موافقت با این نقل ندارد و از عقل نیز دور است، زیرا هرگاه قاتل در حیات نباشد ازو چون طلب خون می کنند؟ دیگر حضرت آخوند از کجا دانسته اند که «یثور» در این مقام به این معنی است طلب خون کند؟ ظاهر است که حضرت آخوند ندانسته اند که «یثور» از «ثور» و «ثوران» مشتق است و معتل العین واوی باب نصر است، و آن که به معنی طلب خون کردن است ثار و ثوره است و مهموز است از باب منع و مضارعش یثار می آید به فتح همزه....

در اینجا باید تأکید کرد عظمت و بزرگی علامه مجلسی از کتاب عظیم بحار و آثار دیگر روشن است و طبیعی است که طعنه های تند میرلوحی بر اساس دشمنی هایی است که میان آنان پدید آمده بود؛ با این حال برخی از انتقاد میرلوحی در باره این حدیث درست و بجا می نماید.

۱۴. علامه مجلسی حدیثی که شرح آن در شماره بالا گذشت و مرحوم مجلسی آن را در رساله رجعت آورده، در جای دیگری هم، به تطبیق آن بر صفویه پرداخته و گوید: لا یبعد أن یکون إشارة إلى الدولة الصفویة شیدها الله تعالی و وصلها بدولة القائم. [34]

۱۵. محمد یوسف، ملقب به ناجی در سال ۱۱۲۷ به روزگار سلطنت شاه سلطان حسین «رساله در دفاع از پادشاهی صفوی» و اثبات مشروعیت آن نوشته است. ما متن آن رساله را همراه با شرح دیدگاه های وی به صورت کتاب مستقلی منتشر کردیم. آن اثر مفصل ترین اثر در زمینه مورد بحث ماست. در اینجا تنها بخشی از آن را همراه با گزارشی که از آن داریم، نقل خواهیم کرد.

وی پس از شرح مفصل در باره امویان و عباسیان، مطالبی در توجیه مشروعیت سلطنت صفوی آورده است. بخشی از این مباحث، استدلال های شبه فقهی و عقلی است و بخشی روایی. در بخش روایی هدف وی تطبیق برخی از روایات بر شماری از پادشاهان صفوی است. در اینجا آن بخش را مرور می کنیم:

در روایتی آمده است که از امام صادق (ع) در باره این روایت پدرشان پرسش می شود که «بعد از قائم، دوازده امام می آیند» مفهوم آن چیست؟ امام می فرمایند: دوازده مهدی نه دوازده امام و اینان نیز گروهی از شیعه هستند که مردم را به دوستی ما دعوت می کنند. این حدیث، پایه ای برای رفتن به سمت توجیه مشروعیت سلطنت پادشاهان شیعه است. البته پادشاهان صفوی مصداق مستقیم این روایت نیستند، زیرا روایت در باره پس از قائم (ع) سخن می گوید. اما به هر حال همین که «پادشاه دین پناه جنت آرامگاه شاه اسماعیل ماضی ... مردم را به سوی ولایات ایشان و انتشار فضل آن بزرگواران» دعوت می کند، شرایط لازم را خواهد داشت. وی در جای دیگری از رساله خود سراغ این روایت آمده و برای رفع تناقض از این که مقصود از مهدی هایی که بعد از مهدی می آیند چه کسانی هستند، از اصل «تنزیل و تأویل» استفاده کرده، پس از شرحی در باره این که امام زمان و فرزندان او در جزیره خضراء زندگی می کنند، در تفسیر آن حدیث می نویسد: «پس باطن و تأویل اولاد آن جنابند، زیرا که غایبند، و ظاهر و تنزیل صفویه موسویّه باشند.»

تلاش برای تطبیق روایات منسوب با شاه اسماعیل ادامه می‌یابد و در این باره وی به روایتی که در کتاب تکملة الاخبار از عبدی بیک شیرازی در تاریخ صفویه آمده استناد می‌کند که فوق العاده شگفت است، چنان که امام علی - علیه السلام - به زعم اینان - فرمودند: «و لكنه رجل من ولدي يرحل الي تبريز باثني عشر الف فارس معصّب بعصابة حمراء، راكبا بغلة شهباء، فاذا سمعتم به و أدركتم أو في زمانه، فاتوه و انصروه». چنین کسی جز شاه اسماعیل چه کسی می‌تواند باشد و چه کسی جز «شیر بیشه هیجای کارزار و آن برگزیده قادر مختار از میان پادشاهان روزگار و سروران با وقار و از شیر مردان نامدار در عهد و زمان خود و آشکار با دوازده هزار کس شیر شکار» که «بعد از شکستن قشون سی هزار الوند در صحرای شرار با تاج‌های سرخ و علامت قزلباشی که کنایه از عصابه سرخ از آن باشد بعد از هلاکوخان و اولاد او از اترک» به تبریز وارد می‌شود. طبیعی است که چنین موقعیتی «هیچیک از سادات نامدار را میسر نشده و اتفاق نیفتاده که بدان نحو داخل تبریز شده بر تخت پادشاهی ترکان (آق قونلو) نشیند، مگر جناب شاه اسماعیل صفوی». شاه اسماعیل هم «از اولاد آن جناب است» وهم «بر طریقه مستقیم آن سرور».

نویسنده مصداق تعبیر دیگری را در حدیثی از روضة کافی بدینگونه آورده است: «الذنب من قبل المشرق رقی» شاه اسماعیل دانسته و او را مصداق نجم و ذونب را به معنای «اولاد داشتن و بر طریقه او بودن» تفسیر کرده است. در نگاه مؤلف این روایت نیز که «یخرج بغزوين رجل اسمه اسم نبي يسرع الناس إلى طاعته المشرق والمؤمن يملأ الجبال خوفا» مصداقش شاه اسماعیل، است چرا که «بعد از اترک این سعادت میسر نشد احدی را سواي پادشاه والجاه جنت آرامگاه شاه اسماعیل ماضی ... که خدا باقی دارد این دولت را تا به دولت قائم اتصال یابد». مصداق این روایت نیز کج فریق و بین رجل اسم م نبي (اسماعیل نبي که جد اعلايش باشد) رع الناس إلى طاعته المشرق و المؤمن يملأ الجبال خوفاً» «جناب شاه اسماعیل و اولاد بزرگوار و والیان ایشانند که کافر و مؤمن با هم اطاعت ایشان می‌نمایند و تقویت دین حق می‌فرمایند». وی از ملاحظیل قزوینی هم مطلبی به نقل شرح کافی او در تأیید این نکته آورده است که «المراد من الرجل الذي خرج بغزوين و الديلم، من هو منسوب الي المرحوم شاه اسماعیل الاول». مصداق روایت دیگر هم که فرمود بعد از سقوط عباسیان دولتی خواهد آمد که «الله لامة محمد يرجل من أهل البيت يثبیر بالتقى (یعنی تشویع ممل یا اله دی (یعنی دین حق))» کنایه از جناب شاه مرحوم مغفور است، زیرا که سید و از اهل بیت و بر طریق ایشان است». با وجود این همه اخبار که به نظر مؤلف در باره این سلسله است طبیعی است که «گنجایش انکار این سلسله علیّه نتوان نمود».

در حدیثی از امام علی - علیه السلام - خطاب به اصحاب آمده است که «الزموا السواد الاعظم». به نظر مؤلف، اکنون این سواد اعظم را در اصفهان می‌توان شاهد بود شهری که «در ربیع مسکون شهری به این عظمت و آراستگی» وجود ندارد. کلمه رفض نیز که بر شیعیان و همین سواد اعظم اطلاق گشته از زمان شاه اسماعیل بسط یافته است: «شهرت این اسم از خروج شاه جنت مکان الی الآن شایع به اسم شیعیان شد. هر چند گاه گاهی در اوان اهل بیت - صلی الله علیه و آله - می‌گفتند و شیعیان از این دلتنگ بودند». مؤلف در اینجا روایات متعددی را که به نوعی به کلمه رفض و رافضه مربوط می‌شود آورده است و نتیجه می‌گیرد که «پس این معانی ظاهر و هویدا نشد تا زمان ظهور پادشاه دین پناه مرحوم مغفور. پس معلوم شد که آن بزرگوار را از این دولت عظمی نصیبی داشته و به این سرفراز گشته». این روایت هم که منسوب به رسول است که خطاب به یهود و نصارا فرمود: «ظفر نبي الله يبلدكم و تدتولي عليهما المؤمنون و دنكم و دن من يوافكم على دينكم» تواند که درباره همین اصفهان باشد که روزگاری مردمش یهودی بودند و مؤمن شدند پس اول آن مؤمن که مالک شد، بعد از مخالفان بی دین، شاه جنت مکان است و بعد از اولاد آن جناب که دولتشان متصل به دولت قائم آل محمد بمحمد و آل محمد».

حتی اگر روایتی به طور خاص شاهی برای صدق بر شاه اسماعیل نداشته باشد، نویسندگان به روایات کلی‌تر پرداخته و مصداق آنها را «رسول و ائمه انام و شاه جنت مکان و اولاد او» می‌داند. آنچه وی را بر این تطبیق‌ها متمایل‌تر می‌کند، تطبیقی است که در مرحله‌ای از تاریخ ایران بر حمله مغول برای نابودی عباسیان صورت گرفت. نمونه آن «روایتی که علامه در *منهاج الکرامه* در حکایت پدرش با هلاکوخان و امان طلبیدن آن» از او آورده است. به طوری که «پس امان دادن هلاکوخان و گفتن پدر علامه که جناب امیر فرمود: ثم یدفع ظفره (ای ترکان) الی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به»، باز هم خطر ترکان کاملاً برطرف نشد و این بود تا آن که آن خطر به واسطه «پادشاه مرحوم مغفور» برطرف گردید.

از دیگر شواهد وی به عنوان «مؤید دولت آن جناب» «فقره‌ای از زیارت عاشورا» است. این روایت نیز از جناب صادق که «فرمود: بِشیرٍ وَاَنْبَشیرٍ وَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ...» «می‌تواند بود امّتی کنایه از شیعیان باشد». در آن روایت از سه فوج صحبت شد «فوج اوّل کنایه از صفاریان، فوج ثانی کنایه از آل بویه و فوج ثالث کنایه از صفویه موسویه». این نکته بر این اساس است که نویسندگان دولت صفاری را نیز شیعه می‌داند. آنچه در این روایات و امثال آن آمده است، از دید این نویسندگان، مصداقش فقط و فقط شاه اسماعیل است، به طوری که «کوه الوند را که طواد سنیّه از پیش برداشت الاّ شاه اسماعیل جنت آرامگاه و اولاد امجدش از آل صفویه حسینیّه». این که در *نهج البلاغه* آمده است که «و متفرق می‌سازد ایشان را در بطون اودیه و می‌برد ایشان را از باب چشمه‌های روان» و دنبالش می‌فرماید: «بر طرف می‌نماید خدای تعالی بسبب ایشان از حرمت گروهی» و بعد می‌فرماید: «و متمکن ساخته و تسلط می‌دهد ایشان را در دیار قومی» این یعنی در ملک پادشاهان اترک از آق قویونلو و اولاد ایشان». پس از آن، حضرت فرمود «از برای آن که واپس گیرند آن چیزی را که غصب کرده شده‌اند آن را» و این کنایه از حصّه مملکتی ارثی است که از جانب مادرشان به ایشان می‌رسید یا به سبب احقّ بودن مؤمن از کافر تصرف نمودن در ملک خدا از رهگذر دین و ایمان و سید بودن ایشان و سنی بودن اترک». سپس حضرت فرمود «ویران و منهدم می‌سازد الله تعالی به سبب ایشان رکنی را» در اینجا مقصود چهار رکن «رومیة شومیه و هندیة بی‌دینیّه و اوزبکیة دنبکیه و ایرانیة سنیّه» است. این دولت صفوی بود که خداوند به دست آن «این چهار رکن را منهدم و در عوض رکن قویم حق را قرار فرمود از برای تمهید ظهور جناب حضرت صاحب الزمان». در دنباله خطبه حضرت آمده است که «و می‌شکند به سبب ایشان به قدر پُرّی زمین سنگلاخ از سپاه ارم» که این مطلب در واقع «کنایه از سپاه خلیل شاه شیروانی و آذربایجان و تبریز و حوالی آنها» است، چرا که «زمین ارم در ملک شیروان می‌باشد». سپس حضرت فرمود: «و پر می‌کند از ایشان میان زیتون را». معنی تأویلی این سخن نیز «یعنی جبال رشت و لاهیجان و زیتون رودبار و مازندران و غیره» است. و این که در این خطبه آمده است که

سَيَجْمَعُهُمُ الْفَرَزَقِيُّ وَ يُوَلِّفُ بَيْنَهُمْ «(بحار: ۴۲/۳۲)» مقصود چیزی نخواهد بود جز همین مطلبی که توسط «شاه جنت مکان و آل او روی» داده و اتفاق افتاده است. «پس صریح‌تر از این چه چیز تواند بود؟».

تمسک نویسندگان به کمترین احتمالات برای تثبیت موقعیت صفویان ادامه دارد، صفویانی که از دید متدینین ارزش زیادی داشتند و شیعیان را از فشار تقیّه نجات داده و شرایط را به گونه‌ای آماده کردند که به آسانی بتوانند مذهب خویش را ابراز و اظهار کنند. از جمله این تمسکات، نقل اشعاری منسوب به شاه نعمت الله است که در این اشعار بشارت ظهور صفویه را داده است و از جمله در آن آمده است:

ای عزیزا شور و غوغا در جهان خواهد گرفت

غصه و غم از زمین تا آسمان خواهد گرفت

این ادامه دارد تا آن که:

بعد از آن از آل یس سروری پیدا شود
مذهب و ملت از نام و نشان خواهد گرفت
شاه اسماعیل حیدر بود آن شهریار
خاک پایش را جهان کحل عیون خواهد گرفت
بعد از و شاهی کند فرزند او پنجاه سال

در اینجا نویسنده ما باز به سراغ تطبیق‌های پیشین رفته با اشاره به روایتی که می‌گوید: «بَن لَّآلِ مُحَمَّدٍ بِالطَّالِقَانِ لَكِنَّا سَيَظْهَرُ اللَّهُ إِذَا شَاءَ دَعَاؤُهُ» مصداق آن را «خروج شاه جنت مکان از طالقان» می‌داند.
پیش از این اشاره کردیم که شیعیان برای دولت صفوی تا چه اندازه اهمیت قائل بودند و این قداست حتی پس از سقوط صفوی نیز در اذهان آنان باقی ماند. این نکته‌ای است که نویسنده ما هم به آن توجه دارد که «اهل روزگار و حقایق آگاهان ذوی الاقتدار، از دوستان و شیعیان محمد و علی حیدر کرار و ائمه اطهار» آگاهاند که شیعیان طی قرون متوالی «در تقیّه شدید» و در «اکثر اوقات مختفی بودند» تا آن که «در زمان ظهور این دودمان خلافت نشان شاه جنت مکان فردوس آشیان شاه اسماعیل ماضی» اوضاع تغییر کرد. نویسنده حتی از این که شاه اسماعیل را به عنوان فردی از اهل بیت، مصداق برخی از روایاتی بداند که به طور طبیعی در باره حضرت قائم (ع) وارد شده ابائی ندارد. لذا بلافاصله پس از مطالب بالا می‌گوید: «چنانچه گذشت سابقاً وَحَدَّثَنَا بِئِدْ فَعُوهُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَفَهَيْمَ قَلَسُ طًا كَمَا مَلَّوْهَا جَوْرًا». و این روایت را در تأیید برداشت پیشین خود می‌داند. چنان که روایتی «جُ أَنَّاسٌ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ قِيُوطُونَ لِيَمَّ عِدِي» را روایتی دیگر در تأیید مطالب خود می‌شمرد. البته این مصداق‌یابی بسیار کلی است تا جایی که او آیه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» را نیز در این جهت مورد استفاده قرار می‌دهد.
نویسنده مجدداً به داستان تطبیق روایت «ثمَّ يَدْفَعُ بظفره إلى رجل من عترتي يقول بالحق و يعمل به» که به نوشته وی پدر علامه آن را حمل بر هولگو کرده پرداخته و ضمن عبارت ادبی بلند بالا در ستایش اسماعیل می‌نویسد که: در کتب تواریخ مسطور و در افواه و السنه مذکور و میان مخالف و موافق مشهور که چون شاه جنت مکان و خاقان گیتیستان و مؤید به تأیید ملك مدان، رافع لواي عدل و تشیع و احسان، مسدّد مناهج بغی و عدوان از اهل بیت و شیعیان آخر الزمان، مجدّد قواعد دین قویم و ایمان، مظهر آثار جلال و عظمت و زنگزداي از آئینه ملك و ملت، حکم‌انداز سهام تدابیر مملکت، مبطل‌نمای اخبار رجال شجاعت، پناه دین و ایمان، یعنی نواب فردوس مکان شاه اسماعیل صفوی موسوی بهادر خان - طاب ثراه و جعل الجنة مثویه - وقتی که رکاب دولت و امارت را به شرف پای بوس هزرت خود مشرف و مزین نمود و نگین خانه زین را به گوهر شاهوار وجود ارجمند خویش مزین فرمود، پس آفتاب ظهورش از کوهسار عوایق امور تیغ کشیده، پرتو عدل و احسان بر بعضی از ممالک ایران انداخت، بخت جوانش نوحه دمیدن سبزه دولت و تیغ عزیمت جهان گشایش هنوز نیم کش نیام انتظار فرصت بود که خاطر مبارکش را هوای جانفزای این معنی بر سر افتاد که من بعد خطبا بر منابر ارتقی، و در لعن و طعن بی‌وفا خودداری ننموده، نهال تولی را از پیوند تبرک مثمر ثمر رستگاری عقبی گردانند.
دنباله آن شرحی است که مورخان از اقدامات نخست شاه اسماعیل برای رواج تشیع اثناعشری در تبریز انجام داد. برخی از همراهان از زود بودن و تندى آن انتقاد کردند، اما شاه اسماعیل گفت «من پادشاهی و شهریاری را از برای ترویج دین مبین و لعن دشمنان اهل بیت طیّبین - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌خواهم و اگر این نباشد آن به چه کار من آید». نتیجه آن شد که آنچه را که شیعیان «سالهای سال و قرن‌های بیشمار منتظر چنین امر و روزی بودند و دندان صوری بر دل و جگر می‌افشردند، تبریزین زبانهای طعن و لعن را آختند و بی‌اندیشه و محابا از مخالفان دغا به اعلان

این خجسته کلام حق پرداختند». از آن زمان تاکنون «گلشن اسلام و ایمان با نواست و از تنقیه و اجرای قنات منظمس این سنّت سنیّه سیراب و تازه و برجاست». [35]

۱۶ - رساله کوچکی در هفت صفحه، حاوی چند روایت و تطبیق آنها بر شاه اسماعیل صفوی به شماره ۵۸۹۴ در دانشگاه تهران وجود دارد. متأسفانه نام مؤلف رساله روی آن نیامده، ولی آنچه هست باید مربوط به روزگار اخیر صفوی و در دهه‌های نخست قرن دوازدهم هجری باشد. در جایی از این رساله از درگذشت ملاخلیل قزوینی خبر می‌دهد که به سال ۱۰۸۹ بوده است.

ممکن است مؤلف رساله محمد اشرف بن عبدالحسیب بن سید احمد علوی، نواده میرداماد باشد که مرتبط با دولت صفوی بودند. این احتمال از آن روست که در مجموعه ای که این نسخه در آن است، رساله‌هایی از محمد اشرف و برخی دیگر از این خاندان وجود دارد. در این رساله، پس از نقل متن عربی این احادیث؛ در ترجمه آنها چنین آمده است: معنی آنچه مذکور شد و ملخص مضمونش این است که در کتاب غیبت شیخ طوسی - قدس الله نفسه القدوسی - که شیخ طایفه محققه شیعه و مؤلف کتاب تهذیب و استبصار و از اکابر علمای اهل تشیع است، حدیثی وارد شده از حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله - که آن سرور فرمودند که خروج می‌کند در شهر قزوین شخصی که اسم او اسم یکی از انبیاء باشد و سرعت خواهند نمود مردم به طاعت و انقیاد او از مشرک و مؤمن بخواهد نمود کوهها را از خوف.

و ایضا از آن سرور نقل نموده که فرمودند در حدیث دیگر که شخصی از دیلم که از اراضی جیلان و قریب به قزوین است خروج خواهد کرد که کوهها و زمین‌های هموار و ناهموار را از خوف و مهابت پر خواهد نمود و سرعت خواهند نمود مردم از صالح و فاجر به طاعت او و قوت خواهد داد این دین شیعه را، و شک نیست که این خروج مثل طلوع آفتاب روشن و عالم گیر است که نسبت به نواب صاحب قران علیین آشیان شاه اسماعیل - انار الله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه - رو نمود؛ و تقویت دین شیعه به مرتبای نمود که تا دامان قیامت بی لباس تقیه بدست گیری تدبیر و پنجه قدرت او از شش‌جانب گریبان گیر معاندین اهل بیت نبوت - صلی الله علیه و آله - هست و بدولت این سلسله علیه صفویه علویه موسویّه - شید الله ارکانهم ان شاء الله تعالی - این معنی مستمر خواهد بود. و اسم سامی آن جناب اسم یکی از انبیاء است - علیهم السلام.

و جمعی از علمای راسخین سلف نیز این اخبار و احادیث را به جناب نواب صاحب قران علیین آشیان راجع نموده‌اند. چنان چه ملاخلیل قزوینی - رحمه الله - در مقدمات شرح کافی که از مؤلفات اوست، تصریح نموده که مراد از صاحب خروج در حدیث مذکور نواب صاحب قرآن از ذراری جناب نواب علیین آشیان است که از جانب قزوین خروج نموده و تأیید این دین کرد به نحوی که مزیدی بر آن متصور نیست و به این سبب دولت او مستمر خواهد شد، ملک و حکومت و رواج تشیع و محبت اهل بیت - علیهم السلام - تا ظهور حجت الله القائم صاحب الزمان - علیه الصلاة والسلام بالقلب و اللسان - و اولی و انسب آن بود که نسبت به نواب علیین آشیان شاه اسماعیل این احادیث حمل شود.

و در کتاب *خرائج و جرائح* قطب الدین راوندی که از اعظام علمای شیعه است، و در زمان بنی عباس بوده؛ حدیث قزوین را به نحوی که عبارت آن به عینه مرقوم شد مذکور نموده است، و مؤید این مطلب از شیعی و سنی، احادیث از مخبرین صادق وارد شده، به نحوی که از جمله علمای شیعه - رحمهم الله تعالی - سید ابن طاووس - قدس سره - در کتاب *اقبال* نقل نموده از کتاب ملاحم بطائنی از ابی بصیر از امام جعفر صادق - علیه السلام - که آن حضرت فرمودند که، حق تعالی جلیل تر و کریم تر و عظیم تر از آن است که واگذارد ارض را بدون امام عادل که معصوم - علیهم السلام - باشد. گفت ابوبصیر که، گفتم به آن حضرت - علیه السلام - که، جانم فدای تو باد، پس خبر ده مرا به آنچه راحت من

باشد از شیوع تشیع و ایمان، و آنچه وعده شده در زمان ظهور قایم اهل بیت علیهم السلام؟ گفت آن حضرت - صلوات الله علیه - یا ابامحمد! نیست که ببیند امت محمد فرجی و خوشی هرگز تا پادشاهی بنی عباس قایم است. بعد از آن که منقرض شود سلطنت ایشان، بدان که تقدیر نموده خدای تعالی از برای امت به شخصی که از ما اهل بیت باشد، یعنی آن خروج کننده از اولاد ما باشد که اشاره و امر نماید مردم را به پرهیزکاری از عدم ایمان و عمل نماید به هدایت و راستی و گرفته نشود در حکومت او رشوه، یعنی به رشوه گرفتن بد باشد. به خدا قسم که می‌شناسم او را به اسم خودش و اسم پدرش، و بعد از خروج این شخص، به فاصله‌ای خواهد آمد از جهت رواج تشیع آن امام زمان یعنی حضرت قایم اهل بیت - علیهم السلام - و نشان او این است که گردن قوی دارد و صاحب خال سیاه، دو خال دیگر در او خواهد بود و اوست قایم به حق و عادل مطلق و نگاه دارنده آنچه به امانت به او سپرده شده از اسرار الهی، پر خواهد نمود زمین را از عدل و داد، چنان چه پر نموده‌اند فجار از جور و ظلم و بیداد.

این حدیث نیز مطابق با خروج نواب صاحب قران علیین آشیان است که آن حضرت - علیه السلام - فرمودند که از ما اهل بیت باشد و سایر مناسبات که خود معلوم است.

و نعمانی ایضا که از اجلاء تلامذه محمد بن یعقوب کلینی - رحمهما الله - است، در کتاب غیبت به سند متصل از امام محمد باقر - علیه السلام - روایت نموده است که آن حضرت فرمودند از جهت مبالغه که گویا من هستم با قومی که بیرون آمده‌اند و خروج نموده‌اند در مشرق و طلب حق و ایمان مردم می‌نمایند و مقتضای خواهش ایشان را مردم به عمل نمی‌آرند. بعد از آن، باز طلب حق می‌کنند و مردم به عمل نمی‌آرند. پس چون تمرّد ایشان را ملاحظه می‌کنند، می‌گذارند شمشیرهای خود را بر دوش‌های خود و به ضرب شمشیر احقاق حق می‌نمایند و کما ینبغی در آن امر عظیم می‌کوشند و سلطنت ایشان باقی باشد تا زمان خروج حضرت قائم اهل بیت - علیهم السلام - و آن امانت را به آن حضرت سپارند و هر کس در جنگ آن طالبان حق کشته شود، شهید خواهد بود، و به خدا قسم، اگر من اداریک زمان آن امام را بکنم تا به جان سعی در رواج دین خواهم نمود و از برای آن صاحب حکم سعی بلیغ خواهم کرد. و از محدثین اهل سنت، ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس الاخبار قریب به این حدیث نقل نموده که بعینه حدیث مذکور بعد از حدیث کتاب خرایج مسطور شده و حکم فرموده حضرت صاحب رسالت - صلی الله علیه و آله - که اگر به مشقّت تمام در روی برف نشسته مثل اطفال، باید غلطید و نزد ایشان حاضر شد.

و ایضا در کتاب غیبت نعمانی حدیث مسندی از امام محمد باقر - علیه السلام - روایت شده که به تحقیق که امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - حکایت نمود از چیز چندی که بعد از آن حضرت متحقق می‌شود تا ظهور صاحب الزمان - علیه السلام - پس فرمود: از آن جمله است خروج جمعی از خراسان که غالب شوند بر زمین کوفان و ملتان و بگذرند از جزیره بنی کاوان که جزیره‌ای است در حوالی بصره؛ و گفته‌اند که مراد، سلاطین ترک‌اند مثل چنگیز خان و هلاکو خان، و تصریح نموده آخر فرمودند که باید خروج نماید از ما اهل بیت یعنی از اولاد ما باشد قایمی به گیلان و اطاعت او نمایند مردابیر و دیلم که در نواحی و حوالی استرآباد و قزوین است، و ظاهر شوند از برای آن و لَد من عَمَداران ترک. و در این حدیث نیز تصریح به مراتب فوق شده.

و شیخ حسین بن عبدالصمد پدر شیخ المقدّسین شیخ بهاء‌الدین محمد - رحمهما الله تعالی - به خط خود تصریح نموده که مقتولین مروج این مذهب موافق حدیث حکم شهدا دارند، والله اعلم.

۱۷ . محمد شفیع عاملی در دوره افشاریه و زندیه کتابی در تکمیل مجالس المؤمنین با عنوان محافل المؤمنین نگاشت که در آن شرح حال شماری از علمای متأخر شیعه را آورد. وی می‌نویسد: و مخفی نماناد که توقیت آن حضرت به زمان معین منافی روایات کثیره دالّه است بر عدم معرفت احدی از مردمان به خصوص وقت او «و کذب الوقّاتون» ... و بعضی

از جمله علما رسائل در این باب نوشته‌اند، و اتصال دولت صفویه را به ظهور حضرت صاحب - علیه السلام - مذکور ساخته‌اند، خالی از چیزی نیست، چنان چه خلاف آن مشاهده گردید. وی سپس به اشعار شاه نعمت الله ولی اشاره کرده که «در قصیده منتهای دولت صفویه را با ظهور حضرت صاحب الامر - علیه السلام - مقتدرن ساخته، و حال آن که بعد از انصرام دولت صفویه ظهور سلطان نادر شاه افشار بود که در اواخر دولت او به اهالی ایران، بلکه تمامی ممالک محروسه او بسیار ناخوش گذشت. ۱[36]

۱۸. در ادامه سخن عاملی در *مخالف* که به نادرست بودن این قبیل پیش گویی ها واقف گشته است، بد نیست به این سخن طنز آلود رستم الحکماء هم توجه کنیم که الحق درخور اعتناست:
چون آن جنّت آرامگاهی به دلایل و براهین آیات قرآنی حکمهای صریح نمود که سلسله جلیله ملوک صفویه، نسلآ بعد نسل به ظهور جناب قائم آل محمد خواهد رسید، از این احکام قوی دل شدند و تکیه بر این قول نمودند و سررشته مملکت داری را از دست رها نمودند. ۱[37]
این بود مروری بر نمونه های تاریخی که برخی از مستندات تئوری اتصال دولت صفویه را به دولت حضرت قائم علیه الصلاة و السلام بیان کرده بود.
در اینجا به سراغ یک رساله مستقل در این زمینه خواهیم رفت.

رساله در شرح حدیث دولتنا فی آخر الزمان

در اینجا با رساله کوتاه اما بدون مؤلفی روبرو هستیم که عجالتاً تنها نسخه آن، همین است که در دسترس ماست. این نسخه شامل ۳۳ برگ (۳۵ ص) است و به شماره ۱۲۸۱ در کتابخانه آیت الله مرعشی نگرهداری می‌شود. رساله با خط بسیار خوش نستعلیق نگاشته شده، و دارای سرلوح مذهب زیبایی است. تذهیب در تمام صفحات دیده می‌شود و توان گفت که نسخه ای شاهانه و سلطنتی بوده است. رساله برای شاه طهماسب و در روزگار وی تألیف شده اما تاریخ کتابت آن چنان که در پایانش آمده است، ظاهراً ۱۰۶۷ است. فهرست نویس محترم آن را سال ۱۰۱۷ خوانده است که آن هم با درصدی کمتر محتمل است.

هدف از نگارش این رساله

رساله حاضر در شرح حدیثی که نویسنده رساله آن را به این صورت آورده است:
لکلّ اناس دولة، و دولتنا فی آخر الزمان.

روایت به این صورت در منابع وجود ندارد، اما اساس آن باید نقلی مشابه باشد که به صورت روایتی از امام صادق - علیه السلام - توسط شیخ صدوق در کتاب *امالی* (ص ۴۸۹ و از آنجا در بحار: ۵۱ / ۱۴۳) آمده است؛ با این سند:
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر که گفت: کسی حدیث کرد مرا که از امام صادق علیه السلام شنید:

لکلّ اناس دولة یرقبونها و دولتنا فی آخر الدهر تظهر

به احتمال نقلی که با همین صورت در روضة الواعظین (ص ۲۱۲، ۲۶۷) آمده است باید از امالی باشد؛ اما نویسنده روضه گوید که این سخن، فراوان از امام صادق - علیه السلام - شنیده شده است.

به نظر می‌رسد در دوره صفوی، استناداتی به این حدیث در باره اتصال دولت صفوی به دولت قائم (ع)، و یا در حقیقت مقدمه بودن دولت صفوی برای دولت صاحب الزمان، صورت گرفته است. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

استناد شاه اسماعیل به حدیث دولتنا فی آخر الزمان روایت یاد شده شاید برای نخستین بار در نامه شاه اسماعیل به شیبک خان به کار رفته باشد. بخشی از این نامه در منابع کهن آمده چنین است: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و به نستعین الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی رسوله احمد المختار و آله اجمعین و العاقبة للمتقین ... بعد اهدای سلام اعلام آنکه، مکتوب شریف که ارسال داشته بودند رسید و بر مضمون آن مطلع گردید، ملخص فحای کتاب و محصل مطاوی جواب آنکه بر ارباب بصایر و ابصار کالشمس فی وسط النهار واضح و آشکار است که به موجب فرموده، «لولاک لما خلقت الافلاک» تعمیر معموره خاک همچو ترتیب عوالم پاک به وسیله ظهور اشعه نور محمدی-علیه الصلوة والسلام- و بر حسب مقتضای رتبت جامعیت بین ختم النبوة و کمال الولاية که هر آینه مقتضی ظهور آثار عموم احکام حکومت دنیوی مستدعی سطوح انوار و شمول اطوار سلطنت اخروی است، ایالت ولایت صوری و ولایت مملکت معنوی خاصه آن حضرت و عترت طیبه علیّه الخصال و اولاد طاهره و آل جلیّه الکمال اوست و به تحقیق و یقین و ادله و براهین مظهر سلطنت عظمی و خلافت کبری غیر ذات الهی صفات آن سلطان سریر دنیا و آن برهان منیراً ﴿أَدْنَى﴾ نیست و اگر چند روزی بر حسب اختیارات ربّانی وارثان آن جامعیت مخصوصه و حاکمیت، اعنی ائمه هدی و اجله اولیا از استدرک حقوق خود از تعدی ارباب غضب و تعصب متعاقد گشته از ننگ استشرک اهل دنیا نام تسلط و استیلا نمی‌بردند و خود را در صدد مقابله اخسا نمی‌آوردند، بر حسب اشارت غیبیه و اوامر الهیه کمال علو و علو کمال ایشان را بود، حاشا که به واسطه عجز و زبونی از آن جمع پریشان بودندی، اما بحمد الله چون در این ولا به موجب «لکلّ اناس دولة و دولتنا فی آخر الزمان» از چمن دلگشای خاندان نبوت و ولایت، نهال بلند برومند وجود این جانب سر به سرافرازی کشید و از مکن عالم آرای دودمان سیادت و سعادت چراغ گیتی فروز دشمن سوز این دولت روزافزون که آیه الله مَیْمُ نُورِهِ «نشان آن و کریمطار» اللّٰهُ الْمُوَقَّدَةُ» در شأن آن است روشن گشته و اکثر خطوه‌های «الزُّبُرِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ» از وجنات احوال و اطوار خود مشاهده افتاد به زبان خموش به تلقین هاتف سرویثل نَبَلَهُمْ «نَرْتُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَالَمِيَّهَا» گویا شد، منادی تقدیر زبان تقریر کند آدای بندگانش «فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيِّهِمْ الْقُرْآنَ وَ حِينَا» گشاد و نوک خامه ملایک سریر کاتبان تحریر به موجب ذکر «فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» در صفای سلطنت کامله الارکان و ایالت عالم و عالمیان رقم آیت اسم خلیل ثبت نموده زمانه در نظر اهل زمان جلوه داد... [38]

استناد به حدیث دولتنا در میان برخی از مورخان برای دولت شاه اسماعیل به جز این نامه، میان مورخان هواخواه دولت صفوی نیز استفاده از این حدیث مطرح بوده است. از جمله در دو جای از کتاب خلاصه التواریخ از این حدیث استفاده شده است: یک مورد در جریان حضور شاه اسماعیل در قم با این عبارت: و خاقان سکندرشان بعد ازین فتح، متوجه دار المؤمنین قم گشتند. ... به اتفاق سادات عظام و قضات اسلام و اکابر و اهالی و شیعیان بلده جنتشان که قرب هفتصد هشتصد سال به محنت تقیه گرفتار بودند. و در آرزوی این چنین مظهري می‌بودند «حيث قال صلى الله عليه: لكل قوم دولة و دولتنا فی آخر الزمان»، به همدان به استقبال شتافتند. [39] در مورد دوم آمده است: چون خاقان سکندرشان مظهري بود از آثار دودمان مرتضوی و به مؤدای

حقیقت انتمای، «لکل اناس دولة و دولتنا فی آخر الزمان» در اندک زمانی اجرای مذهب حق نموده رفع بدع فرمودند و مترصد آن می‌بودند که تمامی ربع مسکون را تسخیر نموده در جمع اقطار مذهب ائمه اطهار را انتشار دهند... [40]

تطبیق روایت دولتنا بر شاه عباس صفوی

مورد دیگر آن است که نویسنده روضة الصفویه روایت یاد شده را در باره شاه عباس تطبیق می‌کند: مصطفوی انتسابی که به مضمون کلام معجز نظام سرور اولیا علیه التّحیّة و الثّناء-حیث قال لکلّ قوم دولة و دولتنا فی آخر الزّمان همای دولت جز به شرفات قصر اقبالش در هیچ مکان نزول اجلال نغرموده. اعنی سیّد الخواقین فی الآفاق، مستخدم السّلاطین بالعشی و الاشراف، مظهر جلال سبحانی، مظهر الطاف ربّانی، وارث خلافت امیر المؤمنین، معزّز به اعزاز وَرَبُّهُمُ الْعَلِیُّنَ اَمْرٌ بِهٖ اَمْرُ خَالِقِ الْاَفْلاکِ وَ اَنْجَمِ، مصداق کریمه اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیْعُوا الرَّسُولَ وَ لَوْ کَانَ بَیْنَهُمُ الْاَنْبِیاءُ مِنْکُمْ، مشیّد ارکان شریعت خیرالبشر، مؤسس بنیان ملّت حق ائمه اثنی عشر، فروغ انجمن شاهان جمجاه، شمع دودمان سلاطین عالیه، مؤیّد به تأییدات الملک الغنی، ابو المظفر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی، رفع اللّٰه تعالی اعلا لیلین به اعتلای لوای سلطنت و نور وجه الارض بانوار آثار معدلته، ما أضانت الشمس و القمر بمحمّد و آله هم الذّین خیر البشر، مأمول از موهبت ملک بخش تعالی و تقدّس آنکه تا انقراض فلك دایر و جوه دنانیر و رئوس منابر و اقطار امصار از اسم سامی و لقب نامی همایون مزین و مرتّب بوده، تطوّق حوادث و نواب زمان را به دولت ابدی و شوکت سرمدی این حارس بیضه اسلام راه روش مسدود باد، بالنبیّ و آله الامجاد. [41]

تطبیق روایت «دولتنا» بر انقلاب اسلامی

مورد دیگری را هم از یک نویسنده معاصر سراغ داریم. مرحوم رازی در گنجینه دانشمندان (۸: ۴۷ - ۴۰۸) در سال انقلاب یعنی ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ چنین آورده است: ... و بدانید که آن فقط و فقط در انحصار فرج و ظهور و انقلاب جهانی حضرت مهدی (ع) و عجل الله فرجه الشریف است؛ زیرا خدای جهان چنین مقدّر فرموده و به پیامبران سلف و پیامبر بزرگوار ما وعده فرموده (و انّه لا یخلف المیعاد.) و تمام امامان معصوم (ع) هم آن روز را وعده داده و امر به انتظار رسیدن آن روز نموده‌اند.

لکلّ اناس دولة یرغبونها و دولتنا فی آخر الدهر تظهر

دلخوشی این حقیر سراپا تقصیر در این نهضت و انقلاب، به این است که متصل به فرج و آخرین انقلاب توحیدی جهانی ولیّ عصر - روحی له الفداء - است، زیرا آن طور که اهل نظر از اخبار و الهامات غیبی و مکاشفات رحمانی و پیشگوئی‌های بزرگان استنباط و اکتشاف کرده‌اند؛ یکی از علائم و مبیّنات بر چیده شدن سلطنت دو هزار و پانصد ساله ایران و برقراری جمهوری اسلام است و دیگر مرجعیّت و زعامت آیت الله العظمی آقای حاج سید ابو القاسم خوئی - مدّ ظلّه العالی الی ان یقوم الحجّه ان شاء الله - چنانچه در حدود ۲۷ سال قبل در آثار الحجّه نوشتیم؛ و در حدود هشت سال قبل هم در جلد دوم گنجینه دانشمندان تکرار نمودم

فاش میگویم وز گفته خود دلشادم
بنده حقم و از هردو جهان آزادم
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آنشبی را که مرا مژده بداد استادم
که ابو القاسم خوئی است ز آیات فرج
پس بعشاق مر این تازه بشارت دادم

و دیگر شروع جنگ از ماه صفر تا ماه صفر که از صفر سال ۱۳۹۸ قمری شروع شد تا ماه صفر سال ۱۳۹۹ ق که دولت بختیار سقوط و دولت موقت اسلامی اعلان گردید؛ و دیگر وجود بعضی از کسانی که از علائم و محتوم است چون سفیانی و حسنی ...

محتوای رساله حاضر

کتاب شامل یک مقدمه توضیحی است که مولف پس از آن گفته است که دوازده دلیل برای اثبات این تطبیق آورده است، اما مع الاسف؛ در شمارش اعداد پس از بیان مورد ششم به سراغ یازدهم رفته و با ذکر دوازده جمعا هشت مورد را بیان کرده است. در ظاهر سقطی در عبارت رخ نداده و به احتمال کاتب در وقت کتابت چند صفحه‌ای را انداخته است.

نثر کتاب بسیار ادیبانه و با انشای خاص، مغلق و البته زیبا نوشته شده و در بیشتر موارد، آدمی تصور می‌کند که مطلب فدای زیبایی عبارت شده است. حتی می‌توان گفت که گویی نگارش یک متن زیبا با تکلف منشیانه، برای نویسنده، مهم‌تر از ارائه اصل استدلالها بوده است.

نوع استدلالها نه فقهی بلکه عمدتاً قریحه‌ای و خطابی است، چنان که یکی از موارد استدلال برای درستی تطبیق آن است که تاریخ جلوس این پادشاه با عدد ابجدی آخر الزمان برابر است و این معنایش این است که دولت طهماسب به دولت صاحب الزمان خواهد پیوست.

باید توجه داشت که این قبیل نوشته‌ها نوعی نوشته‌های سطح پایین بود که نه ریشه فقهی درستی داشت و نه حتی در چهارچوب افکار حدیثی اصیل مطرح می‌گردید. بلکه بیشتر نوعی رساله‌های خطابی بود که مبنای خود را ترکیبی از قداست سلطنت و سیادت قرار داده بود و تلاش می‌کرد تا با تفکر موعودگرایانه و مبانی طرح شده در متون علائم الظهور راهی برای مشروعیت عرفی - دینی دولت صفوی میان مردم بگشاید.

در لابلای عبارات وی می‌توان هدف اصلی او را از تدوین این رساله دریافت، جایی که می‌نویسد:

«دوکت ابد پیوند نواب کامیاب شاهی ظلّ الهی که اشراق انوار آیات نصرت آیاتش از ضیاء وضاء انتساب به خاندان مقدّس بنیان نبوتّ، و لمعان ماهچه اعلام فتح ارتسامش از پرتو شعاع آفتاب عالمتاب انتساب به دودمان قدسی مکان ولایت و امامتست، در آخر الزمان تا آخر زمان بوده، در آخر به زمان صاحب الزمان - علیه صلوات الله الرحیم الرحمن - متّصل گشته، انتهای زمان سلطنت جهان به زمن سعادت اقتران این شاه جهانیان و پادشاه عالمیان باشد، ان شاء الله تعالی و تقدّس».

و در جای دیگر:

«دولت ابپیوند و زمان جنّت، مانند نواب کامیاب شاهی تا آخر زمان و زمان آخر که اوّل زمان و اوّل ظهور رایت نصرت غایت فتح آیت دولت صاحب الزمان - علیه افضل صلوات الله الرحیم الرحمن - است، پاینده، و آفتاب عالمتاب دولت بی‌زوالش بر عالمیان تابنده خواهد بود».

محتوای این دو عبارت، بنیاد رساله حاضر است که چند بار به شکل‌های مختلف تکرار شده است و اکنون متن رساله تقدیم خوانندگان عزیز و ارجمند می‌شود.

متن رساله:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استفتاح ابواب فیض واهب متعال، در افتتاح هر مقال همایون فال، و استجلاب اسباب توفیق خداوند ذوالجلال، در ابتدای هر امر **بِئِنَّهُ**، بحمد و ثنای واجب الاداء مالکی الملکی باشد که به مقتضای مؤدای اعجاز ادای و لَقَدْ كَتَبْنَا فِي مِنَ الرَّبِّ جُودَ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ [انبیاء: ۱۰۵] تاج و هاج سلطنت و تاجداری بر سر بلند افسر پادشاهی دین پناهی میزند که خاک آستان ملایک آشیان سیّد المرسلین - علیه و آله المعصومین صلوات الله ربّ العالمین - توتیای دیده اعتبارساخته، همای بلند هوای همّت والانهمتیش همواره بر شرفه قصر دینداری و کنگره ایوان حق‌گذاری نشیمن؛ **فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ** اتتمای وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ [نور: ۵۵] قباب زیبای ابهت و کامکاری بر قامت با استقامت شاهنشاهی ملایک سپاهی لایق می‌داند که غلامی امیرالمؤمنین حیدر - علیه صلوات الله العلیّ الاکبر - باعث افتخار دانسته؛ دانسته قدم همایون مقدم، در شاهراه ترویج شرع متین و دین مبین ایمه اثنا عشر - علیهم شرایف الصلوات من واهب القوی و القدر - نهد تا به این اسباب، چهره دولت ابدی و سلطنت سرمدی، هر آینه در آئینه فضای توتی الملک من تشاء به معاینه بیند. نظم:

شه سریر ازل کز کمال استغنا

مقدّس است ز مثل و منزه از انباز

کدام سر، که شبانگاه آفتاب مثال

به کوی عزّت او نیست بر زمین نیاز

نهاده بر سر شاهان ز لطف تاج خرد

کز افسرست شهنشاه ز دیگران ممتاز

و ثانی این ثناء صدق ادا نزد هر ثانی، و تالی این ذکر عالی نزد ارباب عوالی، اهداء صلوات زاکیات و تسلیمات وافیات است بر شاه رقعہ وجود، و پادشاه بقعه شهود، و سلطان سریر رسالت، و خاقان گردون مسیر عرش بسالت، آفتاب آسمان دنی **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ إِذْ أَنْزَلَ إِلَيْهِمُ الْبُرْجَانَ** ماه ایوان قاب قوسین او آدنی، سیّد انبیاء و مرسلین و خاتم اصفیاء و نبیین؛ آن سیّد سندی که خاک آستانه بلند آشیانه‌اش، توتیای دیده اعتبار اعظام سلاطین اولی الایدی و الابصار، و زینت بخش تاج افتخار افاحم خواقین نامدار، در اعصار و امصارست. نظم:

احمد مرسل که به اقبال و جاه

بود جهانیش ز ازل در پناه

خاک درش مقصد روح الامین

طفل رهش عیسی گردون نشین

بر در او گشته ثوابت مقیم

فرش حریمش شده عرش عظیم

و آل علیّه الخصال جلیّه الکمال آن اکمل اهل کمال و اکمال، خصوصاً وصی بر حقّ و امام مطلق، شاه تختگاه ولایت، و پادشاه بارگاه هدایت، صاحب مرتبت هارونی، و مالک مملکت سلونی، منصوص به فخامت هلّ آتی، و مخصوص به کرامت ثلاثی، مرتضاء رضاء من کنت مولاه فعلی مولاه، و مدعاء دعاء اللهمّ وال من والاه، آن امام عالی مقامی که غلام

درگاه جاهش را سلطنت انس و جان پایه کمین، و شهریاری عالمیان مرتبه کهن بوده، سلاطین جهان او را غلامی رهیئند. نظم:

علیّ عالی اعلی که هست شاهان را
هوای آن که غلام ورا شوند غلام
امیر شاه نشان، پادشاه کشور جان
که گشت ابلق گردون به زیر رانش رام
سر ایمه دین، دین پناه اهل یقین
علیه الف صلات و الف الف سلام

و بقیه ایمه‌دات اثنی عشر که مروّج مذهب صحیح معتبر ایشان را، امر دین و دنیا مروّج و تمام عیار، و کرّ و بیان ملاء اعلی با وی دلمبرآسُ نی همدم و یارند، صلاه دایمه نامیه و سلاماً کافیاً وافیاً الی یوم یقوم الناس لرب العالمین.

اما بعد:

به موقف عرض و شرف اصغاء طایفان حضرت جدّت حضرت، و عاکفان جناب اعالی ایاب نواب کامیاب شاهنشاهی [می رساند] که چون خاک آستانه سیّد البشر - صلی الله تعالی علیه و آله الی یوم المحشر - آب روی القاب همایونش شده، بنای عالیجناب القاب افاحم سلاطین و اعظم خواقین را تزلزل در ارکان اعتبار و اساس افتخار افتاده، و میل نیل خاکبوسی آستان اعالی آشیانش، خرمن وقار سلاطین گردون اقتدار و خواقین نامدار را به باد فنا داده، خاک قدم محترمش، توتیای دیده سرداران زمان گردیده، و حلقه غلامی‌اش در گوش هوش گردنکشان دوران جای خود دیده؛ پناه‌های که چون غلامی امیرالمؤمنین حیدر - صلوات الله تعالی علیه ما اسدُ تضاء فضاء العالم بالشمس الانور - مایه افتخار و سرمایه اعتبار حضرتش گردیده، غلامی بوّ آب نوابش، پادشاهان رفیع الشان را در هر زمان و مکان مایه شادی، و بندگی خدمه خدمتش شاهان عالم را از هرگونه غم و الم سرمایه آزادی، تارک مبارک غلام مقبول درگاه عالیمان پناهش، قابل تاج سلطنت و کامکاری، و فرق فرقدسای خادم خرگاه جهانیان امیدگاهش لایق افسر دولت و بختیاری، سلاطین عالم را مرغ جان در هوای هوای بندگی غلامان حضرتش در طیران، و اساطین بنی آدم را طوطی زبان در ثاگستری خادمان خدمتش هزار دستان، عالیمان پناهی که چون مروّج مذهب ائمه اثنا عشر - علیهم شرایف الصلوات ما اقرم القمر - امتیاز بخشنده حضرتش از سلاطین هر کشور و زینت‌گر القاب خدمتش در هر محشر گردیده؛ اطاعت فرمان واجب الازعاننش بر معشر بشر، سادس صلوات خمس و ارتقاء رفیع رفیع الشان اعتلاء بندگان آستانش اظهر از شمس، یعنی شاه دین پناه. نظم:

حاصل آمد شد خورشید و ماه
روشنی چشم سفید و سیاه

پادشاهان شأن، ولی نشان، سبطین مکان، سجاد اطمینان، باقر عرفان، صادق بیان، کاظم تبیان، رضا فرمان، جواد احسان، نقی امتنان، عسکری توان، مهدی زمان، نظم:

آن شهنشاهی که از حشمت به ملک شرع و دین
دارد او بر جمله شاهان زمانه سروری
یافته رونق ز عدلش مذهب اثنا عشر
تازه در عهدش شده آیین دین جعفری

هم سیادت در نسب، هم پادشاهی در حسب
کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتی
سلطان آل محمد - علیه و آله الغرّ الکرام، شرایف الصلوات و السلام - قهرمان خواقین الاسلام، مستخدم سلاطین
الایام، ثمره «شجره اصلها ثابت و فرعها فی السماء»، خلیفه اجداده الایمة الهدی - علیهم شرایف الصلاة و السلام و
الثناء - السلطان ابن السلطان ابن السلطان، و الخاقان ابن الخاقان ابوالمظفر سلطان شاه طهماسب
الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان - لازالت رایات خلافته مرفوعة الایات باعلاء خلیفه الرحمان - علیه صلوات الله
المذّان - و آیات سلطنته متصله الغایات بزمان صاحب الزمان - علیه شرایف صلوات الله المستعان - چنان معروض می‌دارد
که،
چون الطاف نامتناهی الهی، همواره شامل حال طالبان ازدیاد مواد دولت بی‌زوال نواب کامیاب شاهی ظلّ الهی می
باشد، هر ساعت از روزنه شعاع این آفتاب عالمتاب بر ایشان می‌تابد، و هر لحظه از دریچه چهره این مقصود عاقبت
محمود، خود را مستعد جلوه‌گری می‌یابد، لهذا در این اوقات خجسته ساعات، تشرفّ به شرف ملاحظه نشانی عالی
شان و فرمان واجب الاذعان که از پایه سریر خلافت مصیر و درگاه گیتی شاه جمجاه علّیین آشیان و پادشاه دین پناه
فردوس مکان، گلبن گلستان نبوی، شمع شبستان مرتضوی، انموذج صولت پیغمبری، وارث شجاعت حیدری، فرازنده
اعلام شیعه نوازی، فروزنده نیران مخالفگدازی، هادی خلائق به احقّ مذاهب و اشرف ادیان، مرشد مسترشدین به
طریق ایمان، چراغ افروز دودمان جلیل خلیل صاحب کرامت و اذکّر فی الکتاب اسماعیل، (مریم، ۵۴)، نظم:
پادشاه پادشاهان خسرو خسرونشان
شهبسوار کشور جان، نایب صاحب زمان
ظلّ ربّ العالمین شاهنشده دنیا و دین
حامی شرع پیمبر باعث امن و امان
درّ درج آل یس ماه برج اهل بیت
پیرو اثنی عشر از جان محبّ خاندان
سلطان سلاطین البشر، خلیفه آباءه الایمة الاثنی عشر - علیهم صلوات الله الملك الاکبر - ملک الملوک و سلطان
الخواقین، المنتسب بنسبه الشریف الی امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات الله ربّ العالمین - السلطان ابن السلطان
ابن السلطان، و الخاقان ابن الخاقان ابوالمظفر سلطان شاه اسماعیل الحسینی الموسوی الصفوی
بهادرخان - جعل الله تعالی سعیه الاوفی فی اهداء الخلق الی طریق الحقّ مشکورا و اعطاء کأسه الاصفی فی حضایر
القدس حسب ما سعاه عطاءً موفوراً - مرقوم رقم منشیان رفیع الشأن بلیغ البیان شده بود، ابواب فیض و فتوح بر روی
دل گشاده، چشم امید مشاهده رخسار فیض الانوار اشارات غیبی و بشارات لاریبی را آماده گشت، و از پرتو اشراق
آفتاب عالمتاب و نیر افاضت مآب کلامی معجز بیان، قضا ترجمان، قدر جریان که در فحای مطاوی آن سیفر عظیم و
کتاب لازم التکریم مندرج بود، و هو هذالکلّ أناس دولة و دولتنا فی آخر الزمان، بر فضای دل، این معنی شارح گردید،
و گوش هوش از ملهم غیب ویشدّ لاریب، این صداء صحّت ادا، و نداء حقیقت انتماء شنید که دولت ابد پیوند نواب
کامیاشاهی ظلّ الهی که اشراق انوار رایات نصرت آیاتش از ضیاء وضاء انتساب به خاندان مقدّس بنیان نبوت، و
لمعان ماهچه اعلام فتح ارتسامش، از پرتو شعاع آفتاب عالمتاب انتساب به دودمان قدسی مکان ولایت و امامتست،
در آخر الزمان، تا آخر زمان بوده، در آخر به زمان صاحب الزمان - علیه صلوات الله الرحیم الرحمن - متصل گشته، انتهاء

زمان سلطنت جهان به زمان سعادت اقتران این شاه جهانیان و پادشاه عالمیان باشد، ان شاء الله تعالی و تقدّس.
نظم:

به این مزده گر زان که با بندگان
روان برفشانیم نقد روان
سزد بلکه جان چیست تا هوشیار
کند بر چنین مزده آن را نثار

[چرا دولت طهماسب، دولت آخر زمانی است؟]

و از نسیم عنبر شمیم تفصیل این کلام خجسته نظام، شامّه عامّه و مشام انام به این گونه معطرّ تواند شد که لفظ «دولتنا» بحکم تحکّم عموم مفهوم از این ضمیر متکلم، متکلم است به عموم نسبت دولت مطروف آخرالزمان که دولت آخر زمانی، عبارت از آن است، به نفوس عالیه و ذوات متعالیه حضرات عالیات رفیع الدرجات - علیهم شرایف الصلوات - و منتسبان به این سلسله علیّه و نسبتشان به این شجره طیّبه، و اگر حال امداد مقال را مجال یابد، و تخصیص این عموم در خصوص جماعت با مناعت منسوبین نماید، محال نباشد؛ و چون به حقیقت، حقیقت انتساب در امثال این ابواب، یا از راه نسبتست به آن که شجره طیّبه اش منشعب از اصل اصیل نبوّت، و سلسله شریفه اش منتسب به مجد ائیل امامت باشد، یا از روی حسب، به آن که اشراق آفتاب اخلاقی از لمعان انوار مآثر پیغمبری و فروغ انوار اوصافش از اشراق مفاخر حیدری بود، یا از جهت آن که نهال طوبی مثال دولت ابد پیوندش نشو و نما یافته، آب و هوای امداد حضرت سیّد المرسلین - علیه و آله افضل صلوات المصلّین - و سبزه زار نصارت آثار سلطنت ارجمندش بهجت و روا یافته، رشحات سبحان اسعاد امیر المؤمنین و ایمه معصومین - صلوات الله تعالی علیهم اجمعین - باشد، یا از دیگر جهات.

و به هر حال به طریق منع خلوّ و خلوّ از منع، جمع هر آینه ظاهر باشد که صاحب دولتی که به جهات انتساب او به جهات انتساب، ظاهر باشد، به این نسبت خصوصیتی خواهد داشت؛ چه قوام امر نسبت به چاشنی انتساب میسر است، و نه میسر است که با وجود ترجیح در انتساب به جهات انتساب، تساوی در نسبت باشد، و لیکن انتشاری که این فرد را باشد، قرینه مخصّصه ای خواهد که او را در فرد معین، معین، و صفحه مناقب صاحب دولتی مخصوص به رقم این تخصیص مزین گرداند؛ و آن قرینه مخصّصه این تواند بود که نواب کامیاب صاحب قرانی که صاحب دولت آخر زمانی است و بحمدالله تعالی از جهات، جهات انتسابش ظاهر، و حالت ارتباطش بر عالیمان کالشدّ مس فی وسط النهار باهرست، و با این خاک آستانه سیّد مرسلین و خاتم انبیاء - علیه و آله شرایف الصلاة و الثناء - کحل الجواهر دیده مفاخر و علامی امیر مؤمنان و سیّد اصفیاء - علیه شرایف صلوات الله واهب العطايا - باعث افتخار بر سلاطین اول و آخر و ترویج دین ایمه هدی - علیهم صلوات الله ما دامت الارض و السماء - مرکز خاطر عاطر ساخته است.

[تاریخ جلوس با لفظ آخرالزمان یکی است]

تاریخ جلوس همایونش بر تخت نیکبخت فرماندهی و ایوان فلک نشان شاهنشی با عدد و لفظ «آخر الزمان» که ظرف زمان دولت مذکور درین خجسته بیانست، موافق است؛ و دلالت این توافق بر تلاحق زمان دولت این شاه عالی شأن و زمان ظهور صاحب الزمان - علیه صلوات الله الرحیم الرحمن - از غایت ظهور، احتیاج به بیان ندارد. مصرع:
«کانجا که عیانست چه حاجت به بیان است».

پس به معاونت حال و مقال، اساس مدعا استحکام، و بنیان این ادعا انبرام پذیرفت و سامعه تحقیق از توافق عددین صریحین تصدیق به اتم وجهی شنفت؛ و تواند بود که هر یک از جهات مذکوره انتساب را دلیلی گرفته، دلالت عدد لفظ آخر الزمان دلیل رابع باشد، و به این چهار دلیل قاطع، کوب این مدعا از افق صحت لامع گردد.

و هر یک از جهات مذکوره انتساب را با دلیل عددی دو مقدمه جازمه توان گفت که منتج این نتیجه ثابت باشد؛ و درین صورت، سه مرتبه بهم رسد که هر مرتبه مشتمل بر دو مقدمه بوده، مجموع شش باشد و این شش با آن چهار، عشره کامله گردد «تلك عشرة كاملة مکمله کملت بها تلك البشارة الفاضله».

پس از این کلام قدسی نظام، کافه انام را رایحه فایحه این خیر خیر ارتسام، به مشام جان و حناشیم جان، چنان رسد که دولتابد پیوند و زمان جذت، مانند نواب کامیاب شاهی تا آخر زمان و زمان اول ظهور رایت نصرت غایت فتح آیت دولت صاحب الزمان - علیه افضل صلوات الله الرحیم الرحمن - است، پاینده، و آفتاب عالمتاب دولت بی‌زوالش بر عالمیان تابنده خواهد بود، ان شاءالله تعالی.

و الحق جای آن دارد؛ چه بی تعلق تملق عبارات آرایبی ارباب انشاء تصلف تکلف براعت افزایی اصحاب اطرا، از غره صباح آفرینش تا این عصر، تخت نیکبخت سلطنت و نامداری، بخت بیداری چنین به خواب خیال ندیده، و مسند مشید ابهت و کامکاری با وجود چنین شهریار [42] عالممداری مزین نگردیده، و هیهات هیهات که دیگر در ادوارچرخ دوار که مدار دورثابت و سیارست، صاحب دولتی چنین اعلام دارایی بر افرازد، یا در هیچ قرن از اقتران اختران سعادت اقتران صاحب قرانی چنین سمند کشورگشایی در میدان زمان تازد، نظم:

پادشاهی مثل او پیدا نخواهد شد دگر

ختم شد شاهی برو، چون بر نبی پیغمبری

و اگر صاحب بصیرت صافی و سریرت صافی، دیده سیرت بگشاید، صحت این اقوال در این حال و مناسب این مقال، از دوازده روزنجمال با کمال به او نماید، و در محکمه محکمه، ادعاء اثبات این مدعا صدق ادا حالاً و ملایم سیاق این رساله ایجاز ادا، به ایشهاد و انهاء دوازده شاهد عدل صورت بندد تا با وجود عدالت شهود از رهگذر لازم الاتباع شیاع قباله این مقاله به سجل ثبوت مسجل گردد.

اول:

آن که ولایت نسبی دارد که از این پادشاه دین پناه تا شاه بارگاه انما ولیکم الله و شاهنشاه خرگاه من کنت مولاہ فعلی مولاہ - علیه شرایف صلوات الله - بعضی اجداد عظام صاحب مسند امامت و وارث مرتبه شہامت، و جمعی از اسلاف فخام جالس سجاده ولایت و سالک جاده هدایت، و برخی از آباء کرام فرازنده اعلام کشورگشایی و برازنده خلعت سلطنت و دارایی بوده‌اند. نظم:

ورث السیادة کابراً عن کابر

کالر مح انبو باعلی انبوب

و الحق تا دوران دوزان ماه و مهرست، بلکه: مصرع: «تا دست قضا منشی دیوان سپهرست» نامه سلطنت و فرمان دهی و پروانه حکومت و شاهنشاهی به نام نامی چنین شاهی عالمیان پناهی، نوشته نگردیده، و دیده افلاک با آن که علی الاتصال در حدقه تدویر مدیر است، نظیر این شاه گردون سریر ندیده، و کی و کجا شهی با این نسب عالی و حسب متعالی که به حق ارث و اکتساب و دیگر جهات و اسباب حایز کلتا الریاستین سیادت و سلطنت، و جامع بین النشأتین ولایت و حکومت باشد، توان یافت. نظم:

جز در آئینه و آبش نتوان دید نظیر

جز در اندیشه و خوابش نتوان یافت بدل
باد اسباب بقایش به جهان آماده
بحق پادشه ملک ازل عزّ وجلّ

دویم:

آن که از غایت پاکی طینت مصطفوی سریرت، و نهایت خوبی جلیت مرتضوی سیرت، غمام بلند مقام سلطنت و جهانداری، پیش روی ضیاء و ضیاء حسن اعتقاد و نیکو بندگی حضرتش نگرفته و جلیاب اعالی ایاب حکومت و کامکاری حجاب آفتاب عالمتاب پاکی عقیدت، و فرمان‌برندگی خدمتش نگردیده، و همواره دیده دل گشاده دیده چشم امیدش مشاهده رخسار افاضت آثار عطایای واهب العطایا را آماده گردیده، طنین طنطنه صاحبقرانی و صدای نوبت ممالک ستانی به این آوازه سعادت اندازه در عالم انداخته، و علم کشور گشایی و چتر درایی به این اسباب در جهان افراخته است؛ و فتح نامه‌ها که بر رؤس منابر قلوب مؤمنان را از این شاد می‌سازد، به این قسم ابیات صدق غایات و این نوع اشعار صحت آثار می‌پردازد که، نظم:

خداوندگارا توانگر تویی

توانا و درویش‌پرور تویی

نه کشور گشایم نه فرماندهم

یکی از گدایان این درگهم

و با این حالات نه عجب که به اندک زمانی، علم عالم‌گیری در نجد و هامون ربع مسکون، بلکه بر قمه قبه سپهر بوقلمون افزارد، و آوازه کشورگشایی در تلال و وهاد جمیع بلاد، و عمران و قفار هر دیار اندازد، ان شاءالله تعالی. نظم:

به توفیق و امداد لطف اله

چنین شاه فرمانده دین پناه

جهان را همه پادشاهی کند

حکومت ز مه تا به ماهی کند

سیوم:

آن که وجود آن که به واسطه انتساب به سلسله‌علیه نبویّه و انتساب به شجره طیّبه مرتضویّه و تشرّف به اشرف ادیان و نحل، و تقیّد به احقّ مذاهب و ملل، و دستیاری عدالت و پای مردی جلالت از پادشاهان عالم از زمان آدم تا این دم ممتاز، و به این حالات در میان سلاطین رأفت قرین و خواقین عدالت آیین سرافرازست؛ از نهایت اخلاص به خاندان عالی مکان نبوت، و غایت اختصاص به دودمان متعالی شأن ولایت و امامت القاب همایون را در جمیع ممالک بنی‌آدم، و بر رؤس منابر عالم و مجامع اشهاد و محافل خاص و غاص هر بلاد، به این طریق قرار داده که خاک آستانه سید البشر -صلی الله علیه و آله و سلّم- غلام امیر المؤمنین حیدر - علیه الصلاة والسلام - مروّج مذهب ایمه اثنی عشر - صلوات الله علیهم اجمعین - و خود نزد بینایان منظر تحقیق، چه القاب از این بهتر و چه انتساب از این خوش‌تر باشد، و کدام پادشاه ذی جاه در برابر این القاب مستطاب، نام از بزرگی خود تواند بُرد و یا، کی سلطانی عالی شأن در مقابل این انتساب اعالی ایاب، خود را در عداد اهل اعتبار تواند شمرد؟ نظم:

چنین شاه دیندار پاک اعتقاد

ندارد جهان تا جهانست یاد
همه سرورانند خاک رهش
شهان بندگانند بر درگهش
بود تا مدار زمین و زمان
فزون باد اقبال او در جهان

چهارم:

آن که در زمان کثیر الفیضان مشاعر ذوی مفاخر فرقه ناجیه اثنی عشریه، و جماعت با مناعت شیعه فایقه بربریه، در مهد امن و امان، به فراغ بال و رفاه حال آسوده در محافل خاص و غاص، و مجامع عام و خواص، به مناقب و مفاخر و مدیح و مآثر حضرات عالیات ایمه هُدت - علیهم شرایف الصلوات و لطایف التسلیمات - رطب اللسان و عذب البیان بوده، زبان صدق بیان را به طعن و لعن ملاعین و فرقه خاذله جاهله مخالفین می‌گشایند، و این شاه دین پناه، به مقتضای صحّت انتمای سیماهو مجید و هیمم من اَثر السُّدُود [فتح: ۳۹] بِشَدَرَةٍ مَبِشَدَرَةٍ هر کس، سیمای تشییع و اخلاص مشاهده فرمود، سرش را از تاج عزت سرافراز، و بزمش را از خلعت مکرمت با اعزاز گردانیده، به اقسام اکرام و اوصاف الطاف او را می‌نوازد، و از صحایف احوال هر مردود ملعون که آیه صدق غایت و هیمم مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا [بقره: ۱۰] تلاوت فرمود، پیراهن بقا را بر بدن بی بقای او قبای فنا گردانیده، جامه هستی او را کفن نیستی می‌سازد، و به این طریق کام جان زمان را جرعه خوشگوار آن شعر آبدار می‌چشانند، و بر رؤوس عالیمان این دُرِّ غُرِّ معانی لآلی تبار می‌فشانند که، نظم:

صاحب الامر کرده که ما
روی نصرت به هر کجا که نهیم
سنیان را ز خون کفن سازیم
شیعیان را قبای فتح دهیم

پنجم:

آن که در غالب اوقات که حاجبان قضا و قدر، منع تماثل و صور عالم اصغر از صغه بار دیده بیدار شاه گردون مسیر فلک مدار نموده، جهت مشاهده انوار اسرار غیب و اسرار انوار لاریب از مرآت جلایة الذات خاطر ملکوتی نوازش غبار اغیار زدودند، و خیل خواب که‌خدمه خدمت و بوّاب نوّاب سلطان خیالند، نداء حضور آثار عالم انوار در داده، ابواب فیض ازلی و لطف لم‌یزلی بر روی دل حقایق منزلش گشادند. دیده سعادت دیده‌اش از مشاهده دیدار مفیض الانوار ایمه ابرار - علیهم صلوات الله العظیم الغفار - منور و مشام حقیقت استشمامش از رایحه فایحه عنبر مذاب، و مشک ناب صحبت آن رطب عالمیان مآب - علیهم صلوات الله ربّ الارباب - معطر گردیده؛ گوش سعادت نیوشش از دُرِّ غُرِّ کلمات صدق ثمر و احادیث صحّت اثر ایمه اثنی عشر - علیهم صلوات الله العظیم الاکبر - صدف هزارگونه درّ و گوهر می‌گردد، و نصایح و مواعظ آن حضرات عالیات - علیهم شرایف صلوات الله معلی الدرجات - به سمع قبول اصفا فرموده، ذایقه ایمان را حلاوت امتثال اوامر ایشان - علیهم صلوات الرحیم الرحمان - می‌چشانند، و به هر چه مأمور شد، همان را قدوه ساخته، بی تأمل و تسویف یا تمهّل و توقیف، به‌نصّه ظهور می‌رسانند، چنان چه از جهات، جهات توجّهات مضارّ بار تمغا را از عامه برابا بازداشتن، و چندین هزار تومان که هر ساله از جهات ممالک محروسه در حیطة ضبط به این جهات در

ملهد، نابوده انگاشتن شاهدهی معتبر و دلیلی مقرر، مقرر این مدعاست؛ و لذا یوماً فیوماً دیده بخت بیدارش، منتظر مشاهده رخسار کثیر الانوار آثار اشارات غیبی و بشارت لاریبی که آن حضرات عالی درجات - علیهم شرایف الصلوات - از آن اِخبار و اِنها فرموده‌اند، از تزیاید عمر و دولت و تصاعد ملک و بسطت می باشد. و بحمد الله تعالی این ایام خجسته فرجام، مقدمه ظهور آن اشارات مفیضة البشارات و بشارت منتجة السعادات بوده، سنین عمر واجب التطویلش که امید چنان است که از عمر ما بندگان، سنوات بر آن افزایش، در مصاعد ترقی متدرج و بسطت ملک یوماً فیوماً متزاید و مترقی، و هر زمان، زبان صدق بیانش بکلام اعجاز نظاماً هویلاً رءِ یایَ مِنْ قَبْلِ [یوسف: ۱۰۰] متکلم و متلقى است. نظم:

خوش آن آیت که تفسیرش چنین است
خوش آن خوابی که تعبیرش چنین است
برآمد کام شه در دنیوی و دین
بود رؤیای صادق شاهد این
بقای عمر با اقبال شاهی
میسر گشتش از لطف الهی

ششم:

آن که گوش سعادت‌نیتوش ازمنهیان سعادت و اقبال مضمون صدق مشحون کُنتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلدَّاسِ
تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ [آل عمران: ۱۱۰] با هم‌نواخته رضا شنوده و خطاب مستطاب و لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ
يَدْعُونَ إِلَى الْبِرِّ وَ يُؤْمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ [آل عمران: ۱۰۴] به سمع قبول تلقی فرموده، ... حکم
... [43] لازم الاتباع به نزد حضرتش به نوعی مطاعست که در مراسم امر به معروف و لوازم نهی از منکر، مبالغه به
حدی رسانیده، و به سیاست شاهانه به طریقی مؤکد گردانیده که استماع نواء فسق و فجور و استمتاع به کاسات
شراب غرور، بیرون از حیطة امکان و اقدار، و آن سوتر از دیار، عداد آن بیرون از حیطة قدرت و توان و حکایت چند و چون
آن وراء حوصله اقدار و امکانست.

چنان چه اکثر اوقات که مجلس بهشت آیین و محفل جنت قرین آن حضرت جنت حضرت، محط رجال علمای انام و محظ
آمال فقهای کرام می‌گردد، استکشاف عویصات مسائل که در حل آن هر عالم کامل، راجل باشد، و استعلام مشکلات
مباحث که کم فقیهی فاضل از آن باحث تواند بود، می‌فرماید، و اکثر مسائل و مباحث که مذکور می‌گردد، چون نیک
ملاحظه شود، جواد فکر وقادش حواشی و اطراف آن را پیموده، و برید ذهن نقادش حوافی و اکناف آن را سیر نموده
باشد، و تقریر مباحث شرعی و تحریر مسائل دینی به تنقیح و توضیحی می‌فرماید که ارشاد اذهان فضلاء صاحب ایقان
و تبصره و ذکراء فقها با اتقان به آن تواند شد، و منتهای [44] مطالب علمای افاضت دثار و مستقصاء مآرب فضلاء
فطانت شعار همان تواند بود. نظم

شاهی که بهر زیور دین گوهری چو او
ظاهر نگشت در صدف لطف کردگار
از عکس خاطرش گهر علم را فروغ
بر قطب همتش فلک شرع را مدار
یا رب که تا مدار زمان و زمین بود

بادا ظلال شاه چنین زیب روزگار

یازدهم [هفتم]: ۱[45]

آن که چون از میامن تأییدات الهی مضمون صدق مشحون نصرت بالرب مسیره شهر کلامی است صادق، و حدیثی با حق موافق که از حضرت رسالت پناهی - علیه و آله صلاة لاتناهی - بخصوصیت وراثت کتاب مفاخر و خطاب مآثر نواب کامیاب شاهی را آراسته، فتح و نصرت در سایه اعلام سعادت فرجامش سرافرازی نما، و سعادت و اقبال در رکاب بندگان آستانش سعادت فرا بوده، همای سعادت اثر همّت عالی گهرش در هوای تسخیر هر کشور که طیران نماید، به مجرد هبوب نسیم شهپریش درخت بخت ساکنان آن بلاد و اساس استیناس معتکفان آن تلال و دهاد را به نوعی تزلزل در اوراق توان و اقدار و پایه تمکین و اقتدار می‌افتد که بی حجاب تعلل رخسار فتح در آئینه نصرت معاینه می‌گردد، و شاهد سعادت بی نقاب تمهل در عین اقبال جلوه‌گر می‌شود، چنان چه طلیعه لشکر فتح اثر، اراده تسخیر هر کشور که در دیار خاطر این شهپریش دین پرور قدم می‌نهد، قبل از وصول تمامی آن لشکر سعادت گستر، وصول به تمامی مأمول دست می‌دهد، و بی آن که غایت وقارش رخصت نهادن یک قدم در راه ادعای کشور گشایی، و نهایت اقلبش فرصت برآوردن یک دم در بیان مدّعی فرمان فرمایی دهد، به مجرد توجه امراء عالی مقام، و عساکر نصرت فرجام و آن هم بی دستیاری تیغ و سنان، یا پای مردی ضرب و طعان، بلکه به محض اقبال این شاه کشورستان، ممالکی را که آرزوی تسخیرش در دل سلاطین ذوی الاقتدار ماضیه و خواقین اولی الایدی و الابصار سالفه کرده بوده، میامن اقبال این شاه بی همال، کلید تسخیر در طبق عرض نه و همیشه در فتح بر روی ملازمان درگاه و خادمان بارگاهش گشاده، همواره زبان الهام نشان، زمان بیان این کلام صدق نظام را آماده باشد که، نظم:

گشاده باد بدولت همیشه این درگاه

بحق اشهد أن لا اله الا الله

دوازدهم [هشتم]:

آن که چون نهال دولت برومند ابد پیوند این شاه بی مانند، از رشحات سحاب الطاف الهی و اقطار امطار اعطاف حضرت رسالت پناهی - علیه و آله صلاة لاتناهی - و جوپیار امداد حضرت امیر المؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - و چشمه سار اسعاد حضرت ایمة دین - صلوات الله تعالی علیهم اجمعین - سرسبز ... ۱[46] هیچ وقت چنانچه عادت سلاطین باشد که در مضایق امور به دیگر سلطانی ملتجی شده، به اتفاق لشکر و حشر او، از تنگنای پریشانی خود را به فضای دلگشای شادمانی رسانند، این پادشاه عالمیان امیدگاه، در هیچ وقت، به هیچ وجه به مدد و معاونت لشکر دیگری، اساس سلطنت خود را استحکام نداده، قامت حکومتش از عاریت لباس عاریت عار داشته، محض فیض ازلی و هبی محض لم یزلی و امداد ارواح مقدّسه سید المرسلین و امیر المؤمنین و آلهم الطیبین و الایمة المعصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - حال احتیاج بر رخسار ایام سلطنتش روا نداشته است، و برخلاف این حال، سلاطین گردون مثال و خواقین با اقبال و وارثان سلطنت تیمور و قیصر و صاحبان مسند دارا و اسکندر، و گردنکشان هند و روم و ماوراءالنهر و عرب و عجم، بلکه والیان سایر ولایات عالم، به این آستان سلاطین آشیان خواقین مکان ملتجی گردیده، از سر با افسر سلطنت پای رهوار عجز و مسکنت ساخته، به این جناب اعالی مآب عوالی ایاب اقبال وار و سعادت کردار شتافته، فراخور حال و مناسب احوال از این شاه بی همال، مواید فواید الطاف و احسان و فواید مواید اعطاف و امتنان و

امداد به امداد لشکر بیرون از عداد و اسعاد به جنود عاقبت محمود وراء حیطة تعداد، یافته، در سایه خورشید پایه این پادشاه عالیجاه و شاه دین پناه آعلام سلطنت و دارایی و رایت حکومت و کشورگشایی برافراخته‌اند. نظم:

سر جمله شاهان با عز و جاه
بود فرش راه شه دین پناه
به اقبال او جمله شاهی کنند
حکومت ز مه تا به ماهی کنند
به فرّش ستانند دیهیم و تاج
بخاک در او فرستند باج
چنین فرّ و اقبال و شاهنشهی
خدایا تو داری و او را دهی
بود ظلّ تو این شه بی همال
خدایا مخلّد بدار این ظلال

حاصل: اگر چه آنچه مرقوم قلم صدق رقم، ونگاشته خامه صحتّ هنگامه گردیده، از آیات جلالت آیات منصوصه، در شأن این سلطان عالی شان و صفات سعادت غایات مخصوصه به این پادشاه عالیجاه صاحب قران اگر در مجامع سلاطین عالم و محافل خواقین بنی آدم مذکور سازند؛ در معرض تحدّی و معارضه و میدان تسابق و مناضله هیچ کدام را قوت گذرانیدن یک کلام یا نهادن یک گام در حیطة قدرت و توان نبوده، همگنان سر عجز به گریبان اعتراف فرو برده، دیده قبول بر پشت پای انصاف اندازند.

امّا یعلم الله تعالی، که در وقت انشاء این کلمات صدق غایات، و افشاء این حکایات صحتّ آیات، به امید آن که مذکور مجلس بهشت آیین و محفل جنّت قرین گردد، و خوف آن که مبادا بسط کلام موجب املال سامعه اجلال شود، سمند خوش خرام قلم را در هر قدم سد اختصاری پیش راه نهاده که مجال جولانش در میدان بیان نداده، و باز شرح شمّه‌ای از محاسن اوصاف این شاه خجسته صفات و وصف نبذه‌ای از مکارم اخلاق این پادشاه ملکی ملکات، و حکایت خجسته غایت آثار دولت ابد پیوند، و داستان فرخنده بیان وقایع و فتوح ارجمند، نه از مقوله مقاله‌ای است که در رساله ایجاز ادا یا مقاله‌ای اختصار انتما، سمت گزارش یابد، و در این تنگ مجال، مجال مشاهده جمال تفصیل آن احوال و فرصت اظهار بیان تمامی آن حال باشد.

بلی اگر توفیق الهی و تأیید نواب کامیاب شاهی یاری کنند، والطف ربّانی و اعطاف اعلی حضرت صاحب قرانی مددکاری نمایند، تاریخ همایون که روزنامه اقبال و مجموعه امانی و آمالست، به نوعی می توان نوشت که ناسخ تواریخ عالم و ماحی آثار سلاطین بنی آدم باشد. آری نظم:

سخن کان به وصف تو سرور بود
کجا چون سخن‌های دیگر بود

امید که سعادت توفیق باری، یاری و مساعدت نموده، و اقبال اقبال شاه بی همال و پادشاه فلک سریر ملک مثال اقبال نماید، و صفایح زمان را به نشر این مدایح و صحایف دوران رابه بسط این لطایف آراید، بمنّه و جوده.

والولّی ان یکون الخاتمة کالاولی مشحونا بزواهر جواهر حمد الله الملك المنعم و شرایف الصلاة و السلام علی النّبّی و الولّی آلهم العزّ الکرام و دعاء بقاء ایام سلطنة هذا السلطان ولیّ الانعام لیكون وردیه المفتح مسکیة الختام.

نگرنده نگارنده را شناسد و از اثر پی به مؤثر برد. سنه ۱۰۶۷

- [1] بیشترین بحث در این باره متعلق به آقای دکتر صفت گل در کتاب «ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی صص ۵۰۳ - ۵۱۵» (تهران، ۱۳۸۱) است که در این مقاله نیز از برخی از ارجاعات آن نوشته استفاده شده است. خواهید دید که نمونه بیش از مطالبی است که دوست ما گفته و به خصوص دو رساله مهم در این زمینه مرور خواهد شد که تاکنون مورد توجه نبوده است.
- [2] ۱ اربعین شوشتری، نسخه دانشگاه، شماره ۸۷۸/۴، نوشته شده در ۹۸۳
- [3] ۱ گزیده کفایه المهدی، ص ۲۹۴
- [4] ۱ الايقاظ من الهجعه، (قم، دلیل ما، ۱۳۸۰) ص ۲۵
- [5] ۱ بنگرید: گزیده کفایه المهدی، نسخه مجلس، ش ۸۳۳، ص ۴
- [6] ۱ کفایه المهدی، نسخه خطی ۸۳۳ مجلس، ص ۶
- [7] ۱ خلاصة التواریخ، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳) ج ۱، ص ۷۶
- [8] ۱ و نیز بنگرید: بحار: ۳۵۱/۴۱، ۳۰۷/۵۲، ۱۵/۵۳، اعلام الوری، ۴۰۳، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۴۸/۷.
- [9] ۱ خلاصة التواریخ: ج ۱ ص ۱۵۴
- [10] ۱ خلاصة التواریخ، ج ۱، ص: ۴۱۲
- [11] ۱ روضات الجنات، ج ۱، ص: ۷۴
- [12] ۱ خلاصة التواریخ، ج ۱، ص: ۴۵۰
- [13] ۱ تاریخ نگارستان، (تهران، ۱۴۱۴ق) ص ۳۷۵
- [14] ۱ از شیخ صفی تا شاه صفی، (تهران، ۱۳۶۶ش) ص: ۸۰
- [15] ۱ همان، ص: ۲۲۴
- [16] ۱ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص: ۷۶۲ - ۷۶۳ (چاپ افشار، تهران، امیرکبیر)
- [17] ۱ دوحه الازهار، ص ۱۵۰ (مسکو، ۱۹۷۴)
- [18] ۱ تکمله الاخبار، ص ۶۰ (تهران، نی، ۱۳۶۹)
- [19] ۱ تکمله الاخبار، ص ۱۶۵
- [20] ۱ جنه الاثمار ص ۴ (مسکو، ۱۳۷۹)
- [21] ۱ زینت الاوراق، ص ۶۳ - ۶۴ (مسکو، ۱۹۷۹)
- [22] ۱ زینت الاوراق، ص ۹۵
- [23] ۱ صحیفة الاخلاق، ص ۱۰۲ (مسکو، ۱۹۷۹)

- [24] همان، ص ۱۰۳
- [25] ۱ مظهر الاسرار، ص ۲۹ (مسکو، ۱۹۸۶)
- [26] همان، ص ۳۲
- [27] همان، ص ۱۹۱ - ۱۹۲
- [28] ۱ بنگرید: بررسی کتب خطی قدیمه وزارت خارجه، ص ۴ (تهران، ۱۳۷۷)
- [29] ۱. لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص ۵۱۳
- [30] ۱ چاپ مقبول آن در سال ۱۳۸۶ در قم (نشر دلیل ما) منتشر شده است.
- [31] ۱ کفایه المهدی، (نسخه خطی مجلس) ص ۲۲، ۲۴
- [32] همان، ص ۳۰
- [33] ۱ کفایه المهدی، ص ۳۲ - ۳۳
- [34] ۱ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳
- [35] ۱ بنگرید: رساله در پادشاهی صفویه، به کوشش رسول جعفریان، تهران، ۱۳۸۸
- [36] ۱ محافل المؤمنین، (چاپ مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی) ص ۲۸
- [37] ۱ رستم الحکماء، (چاپ مشیری، تهران، ۱۳۵۲) ص ۹۸
- [38] ۱ تاریخ ایلچی، نظام شاه، (تهران، ۱۳۷۹) ص: ۴۲ - ۴۱، شاه اسماعیل نامه، حسینی گنابادی، (تهران، ۱۳۸۷، ص ۸۸)؛ فتوحات شاه، (تهران، ۱۳۸۳) / ۱ / ۴۵۴؛ خلاصه التواریخ، ۱ / ۱۰۴
- [39] ۱ خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۷۹
- [40] ۱ خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۴
- [41] ۱ روضه الصفویه ۷ ص ۵۹ - ۶۰
- [42] ۱ در اصل: شهریار
- [43] ۱ سه کلمه ناخوانا
- [44] ۱ این دو سطر ترکیب عبارت با اسامی کتب فقهای بزرگ است، مانند علامه، ارشاد الازهان، منتهی، ذکری و...
- [45] ۱ چنین است در اصل. طبعا از این نسخه چیزی به عنوان افتادگی برگ سقط نشده است چون هفتم در وسط عبارت آمده است. بنابراین ممکن است کاتب که از روی نسخه دیگری می نوشته است، یا نسخه اصل ناقص بوده یا وی جا انداخته است.
- [46] ۱ دو کلمه سفید شده است.